

خیلی مهم گزارش از امریکا



پرویز ثابتی
خونخوارترین و قویترین
مرد ساواک پیدا شد

استقلال

برای خوانندگان مرد نجات

بها ۴۰ ریال

دوره جدید - شماره اول - سال اول

شماره ۱۲ خرداد ۱۳۵۸

رئیس جمهور کیست؟

جواب دهید ، جایزه بگیرید

یک بلیط دوسره هواپیما و هزینه ۱۰ روز پذیرایی در

لندن - رم - پاریس

به برنده خوش شانس اهدا میشود

حبیبی ببر مازندران بازداشت شد



آیت الله عزالدین حسینی

تلویزیون ،

تلویزیون نیست

خبر - عکس - فیلم ملاقات

امام خمینی با من سانسور شد

زندان اوین
تغذیه های ساواک در خارج و ایران
از قول یک زندانی سیاسی

اعتراف
حسینی شکنجه گر درباره
اشرف دهقانی



نصری



بخشا



باکروان



مقدم

شعبان بی مخ کجا است؟
شیخ کافی را قلدراهای شعبان بی مخ کشتند

از آغاز راه

آزادی را پاس میداریم

با نام خدا، آغاز می‌کنیم، راهی را و گاری که فکر می‌کنیم راه مردم و کار مردم و برای مردم است. اگر نیست، یک خط ارتباط صادقانه و صمیمانه با مردم است برای انگکس افکار، اندیشه‌ها و خواست‌های بحق مردمی که برای انقلاب برآستین و نجات بخش خویش، جانشان را ایثار کرده‌اند.

خوشحالیم که در این بهار آزادی، بخلاف آنها که می‌گویند، فشار اختناق و سانسور گلوگیر و توانفرسات، به چشم می‌بینیم و با دست لمس می‌کنیم که چیزی جز وجدان ما ناظر بر نوشته و افکارمان نیست. و این اعتقاد ماست که اگر انحرافی و بیراه‌های هست و اگر بی‌ربطی نویسیم می‌گوئیم. از ناآگاهی وجدان ما و کوردلی ما نسبت به آن چیزهایی است که در اطراف ما محسوس و ملموس است.

آزادی را می‌گوئیم، آزادی بیان و قلم و اندیشه را... همین که ما میتوانیم با شما حرفمان را بزنیم. همین که شما می‌توانید مجله‌ای دلخواه خود و تریبونی برای بیان افکار و اندیشه و خواست‌های خود داشته باشید. و بهر زبان که میخواهید بگوئید آزادی است.

و این فقط ما نیستیم که آزادانه فکر می‌کنیم و می‌نویسیم. به برکت آزادی، در شرایط حاضر قریب ۶۰-۵۰ روزنامه، مجله با نام و بی‌نام با امتیاز و بی‌امتیاز ارگان و غیر ارگان و چاپ یا راست، در راه یا بیراه، آزادانه منتشر میشوند و هر چه میخواهند می‌گویند و می‌نویسند و مخصوصاً "در گمال آزادی می‌نویسند گسه آزادی نیست!"

و ما این آزادی را در همه تاریخ شاهنشاهی از هم پاشیده خود نداشتیم راستی کجا می‌توانستیم بگوئیم، بنویسیم و یا نوشته دیگران را بخوانیم و حتی بیاندیشیم... کجا می‌توانستیم حرکتی در جهت خلاف خواست دولتمردان فاسد و روزگاران که داغ رسوایشان بر پیشانی نکت بارشان آشکار بود. داشته باشیم. ما در سکوت میماندیم و میگردیم. آنها مالمان را و هستیمان را به تاراج میبردند و فرزندانمان را در سیاهچال‌ها و زندان‌های مخوف با شکنجه به نابودی می‌کشاندند و ما دم بر نمیآوردیم... اما در این بهار، نفس میکشیم. حرفمان را میگوئیم و دردمان را فریاد می‌کنیم. هر چند که فریادمان، بیشتر فریاد دادخواهی و اجرای عدالت درباره علمای آنهم بی‌عدالتی است... سهرحال، در آغاز این راه خطیر، در قبول این مسئول حیاتی، مؤمنانه آزادی را با خون شهیدان بخاک خفته‌مان بیآرمه پاس میداریم... و نیز حرمت قلم را که امانت، صداقت و صراحت کلام است.

در این نخستین گام لنگ آمدیم... بگذارید به حساب تنگناها و تنگدستی‌مان... و بدید برید که پشت بر هیچ کس نداریم... و هیچ چیز جز ایمانمان... و اعتقاد صادقانه‌مان به راهی که در پیش گرفته‌ایم. پشتوانه، راه خطیرمان نیست... از این رو پشتیبانی شما... یاری و راهنمایی و راه‌گشایی شما را آرزو داریم... و صد البته عنایت خدا را که با نامش آغاز کرده‌ایم... والسلام

رئیس جمهور کیست؟

این روزها در تمام محافل و مجالس سخن از قانس اساسی و گام‌بدهای ریاست جمهوری است و بدیهی است هرچه بانشار متن قانس اساسی و تشکیل مجلس‌موسان نزدیک تر شویم و از آن پس همه اذهان متوجه این سؤال میشوند که:

چه کسی اولین رئیس‌جمهور ایران خواهد شد
ما این سؤال را بموسان یک مسابقه برای خوانندگان عزیز مجله استقلال مطرح می‌کنیم و تقاضای کنیم پیش بینی خود را با ذکر حداقل یک دلیل تا تاریخ اول مهرماه ۱۳۵۸ بدفتر مجله ارسال نمایند.

ما از میان کسانی که جواب صحیح داده باشند بر حسب قرعه یک نفر را انتخاب می‌کنیم و بهزین مجله به رم و پاریس و لندن میفرستیم و کلیه هزینه اقامت در این سه شهر و بلیت هواپیمایی نفر برنده را می‌پردازیم.
ما کوشش میکنیم تدریجاً بر تعداد جوایز بفرایم و خوانندگان عزیز را در جریان کوشش‌های خود قرار دهیم.

نزیه - پیرامون اوضاع

مملکت هشدار داد

با ۱۲ میلیارد دلار ذخیره
ارزی فقیر نیستیم

چرا حق مصدق را ضایع نکنیم، چرا از او به نیکی یاد نکنیم؟ چرا بگوئیم ملی کردن نفت مساله‌ای نبوده است؟

بر دومین روز کنفره مراسم وکسلائی دادگستری ایران حسن نزیه، رئیس کانون وکلا و مدیر عامل و رئیس هیات مدیره شرکت ملی نفت پیرامون مسائل جاری کشور سخنرانی کرد و بی احساسات برنشور حاضران مواجشد. سخنرانی نزیه چند بار به علت کف زدن‌های شدید و مداوم جماعت قطع شد.

سوءقصد

به حجت الاسلام
رضنجانی

حجت‌الاسلام هاشمی
رضنجانی
هرمنگوهی
دو ناشناس فرار گرفت و به
پومارستان شهوا (رضاهلوی
سابق) انتقال یافت. بنا به
گزارش‌های رسیده، حال
حجت‌الاسلام رضنجانی
رضابنکشان است. حجت-
الاسلام رضنجانی در منزل
سکونی خود و آسج در
دزآسب، خیابان بوعلی با
حمله سلحشاهای مهاجمان
روبرو شد.

مجله هفتگی استقلال

برای خوانندگان مرد نجان
صاحب امتیاز:

محمدباقر مشیریان
مدیر:

عظالله آذر تیموری
زیر نظر:

شورای نویسندگان

دوره جدید - شماره اول - سال اول

شبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۸
بها ۴۰ ریال

خوابان سدی شمالی کوچه بخارا
نشانی: اغ سه‌آلار چاپ رنگین طبقه دوم
تلفن: ۳۹۳۲۵۴-۳۱۹۶۸۵

از سوی حزب ما
و جمعیت‌های سیاسی فعال و
با حضور گروه‌های مختلف مردم
انجام گرفت. و با صدور
تظننانه‌هایی علیه امپریالیسم
آمریکاییان بدیرت. تظاهرات
روزی پنجشنبه، در محیطی
آرام برگزار شد اما در روز جمعه
گرومی‌اندک، بانهاجم همی
مکرر به صفوف مسواداران

نظائر آن
علیه آمریکا

چریک‌های مدائی خلق، محیط
را به خشونت کشاندند. و در
نتیجه: طبق خبرهای واصله
پارزده تن از نظائر کندیگان
مجرور شدند، که حال سنان
از آنان وخیم است. مجروحان
فر پومارستان‌های امام خمینی
فالمه زهرا و مهر بهمن‌سوری
شده‌اند. به جزاین مورد، سایر
راهیمنانی هار تظاهرات، بدون
حادثه گذشت.

بعد از طرد دیکتاتور، دوباره من بجای ما..؟!!

آیا باید این زیباترین
شعر انقلاب را بر
صلیب خودخواهی‌ها
مصلوب کنیم؟

هائیکو که برهیچک از اهل دانش
و معرفت پوشیده نیست - انسان با همه
مسائل مترنم برآن - در جوامع سرمایه‌
داری که خوشبختانه طبل روشاژن نسر
بر سر هر پای می نواخته شده است - سه
نقش با معمار سود و سوداگری و با معیار
میزان اندوخته‌های مالی و وابستگی‌اش به
عوامل قدرت، و سنجیده میشود، بلکه
نمای مظاهر اخلاقی، هنری و علمی‌اش
نیز زیر سطره سکاندوزی و خودپرستی
مسح و محو شده و مورد غفلت قرار میگردد.
لیندا محبتی ندارد که در عصر خود باخته
مخصوصاً یکدهه آخر حکومت سفور معدوم،
تعمی هم و تم غالب مردم - البته -
سوی آفتاب که اضطراراً "فلسط دربی
یافتن قوت لایموت و سربناهی برای خود
و خانواده خود، بودند و نیز آفتابی که
با شناخت ریشه‌های مصیبت، دربی یافتن
راه حلی کلی و بنیادی برای تحقق آرمانهای
جمع حاکمیت، جوش میزدند تا این باشد
که چگونه و از چه راهی به ترونی بیشتر و
مال و منالی افزونتر، دست یابند و بجای
بحث از اختراع و اکتشاف در امور تکنولوژی
و ابداع و ابتکار در مقولات هنری و ادبی
و اتحاد و اتفاق در مسائل سیاسی و اجتماعی
و بهره‌مندی از عشق و زیبایی و ورزش،
برای همه آحاد جامعه، صفا "سه زمین
مروغیتر، انومیل گرانترو و خلاصه ظاهری
بیشتر و فریبنده‌تر - انهم فقط برای خود
و خانواده خود - بماندند و در این راه
تا آنجا پیش بروند که حتی ورزش را بخاطر
بول، عشق را بخاطر بول، زیبایی و بهبود
را بخاطر بول و خلاصه، کلیه نشانه‌های
خوب و ارزنده انسانی را بخاطر بول
بخوانند و خیال خام کنند که می‌توانند
در طوفانی که بهرحال از نهاد جوامع
سرمایه‌داری، استماریزه و استبدادی
برمیخیزد - کلاه خود را حفظ نمایند و به
نیکبختی و سعادت که جز با تامل نیکبختی
و سعادت جمعی، حاصل نمیکردد، تامل
شوند!

باری بدنیال دگرگونی نظام حفت -
آورد گذشته به نظام جدید و جاگیرین شدن
امید و تحرک به جای پاس و دلگردگی و
حرمان، انتظا فریحت که مردم، مالا" و
عنداللزوم در نملقات و تفکرات و رفتار خود
تجدید نظر نمایند و فردیت خویش را در
جمع، مستحیل و آثار و بای زشت گذشته
را از سراسر جامعه بزدا بند لیکن مسافانه
برغم این حاجاتی و بعد از گذشت فقط
چند ماه از سرنگونی رژیم خودکامه سلطنتی
بار هم چنانچه نیکبختی - صحنه‌ها،
دغدغه‌ها، رفتارها، خواسته‌ها و خلاصه

خلاقانای مردم - کهنم جز آفتابی که
بهرحال، بخاطر داشتن ایدئولوژی مردمی،
عاشقانه و بیاطور مستور با استبداد و بیداد
سرمایه‌داری جنگیده‌اند و می‌جنگند -
هائیکو هستند که در گذشته نبودند! اما
اگر در روزهای اول بعد از این
دگرگونی، به ادارات، موسسات خصوصی
بمقابل جانوادگی و هنری و علمی، بداخل
ناکمیا، انوبوسها و به روساها و دهات
و شهرها، گویاه سخن بهرحال این دیار
سر میزدید، بیگان می‌دیدید و می‌شنیدید
که صحنه‌ها اغلب و شاید هم - فقط - بر
سر مسائل و معضلات کلی سلطنتی و مبارزه
با عوامل سرمایه‌داری، دیکتاتوری،
استعماری است و نه چیز دیگر، اما این روزها
با کمی دقت به اطراف خود، خواهید
دید که نه تنها از عدم وابستگی‌های
اقتصادی به غرب، ملی شدن سرمایه -
های بزرگ داخلی، اصلاحات ارضی و
ناسن فرهنگ و آموزش و بیمه دلخواه و
گل سرح، برای همه مردم صحبت نمیشود،
بلکه تا دلنجان نخواهد - مسایل تک -
نظرانه، فردی و فرصت طلبانه جای آنها
را گرفته و مخصوصاً "با تهدید عوامل
مرجع در جهت تحدید آزادیها - به
گمانی، پاس، ترشرونی و خوف و خطر با
کمال تاسف، موضوع روز و محور تمامی
اعمال و تصمیم‌گیریهای مردم شده است!

اگر گفته شود که مردم، تنگدست و
نیازمند و گرفتارند و لاجرم نمی‌توانند
بمسایل دیگران بماندند، صحیح است
اگر گفته شود که اغلب مردم به علت اختناق
و استبداد گذشته، از آگاهیهایی سیاسی و
فرهنگی بی‌بهره مانده‌اند و نتوانند
نمی‌توانند حقوق اجتماعی خود را تشخیص
داده و مطالبه کنند، باز هم صحیح است - اگر
گفته شود که در همین روزها نیز سازمان
های سیاسی، اجتماعی و قاطبه روشنفکران
متعهد مردمی، در تحلیل و تبیین
مسائل بنیادی، کوششهای جانانای دارند
و از طریق نشریات مترقی به روشنگری و
انتکاس خواسته‌های اساسی مردم
می‌پردازند، باز هم صحیح است - اما
این نیز صحیح است که تا قاطبه خلق
رنجیده، در تصمیم‌گیریها و سرنوشت
جامعه خود که هدف نهائی یک جامعه
منترلی، دیکراتیک و قائم با لذات است،
شریک نشوند، اینهمه کاری از پیش نخواهد
بود و... غنی، غنی‌تر و فقیرتر و
خودپسند، خودپسندتر خواهد شد و
کرنکها جای فناریها را و حرف جسی
صدف را و خار جای گل را خواهد گرفت.

بهرحال وقتی به دلنوشته‌های
سطحی مردم و بحثهای آنان درباره مثلا"
ماملات زمس، خرید و فروش انومیل و
اشا لوکن نومه میکنیم اما دهم سنجید
بارتی بازی، دغدغه بست و مقام اداری،
افزایش تعداد ازیبش معنادار به مواد محسوس
رواج بیش ازیبش معنادار و حیانت و حیانت
و بچه‌زدی، ماشن زدنی و تعددی و
عدم امنیت مخصوصاً خانها،
آزاد بخوانان و گرانتری روز افزون هزینه -
های زندگی و احصاج جوانان در مسائل
سمناهاتی که فله‌بای مبتدل شکستگی،
هندی و فارسی... خند، نظری اندازیم
و مخصوصاً "به دینی برخورد میکنیم که
جز به حبیب خود، دل خود و کلاه خود
نمی‌اندیشند و با بی‌اعتنائی از کنار خیل
بیکاران و مردمی که به کمک آنان نسیاز
دارند، میگذرند - جا دارد همچنان چون
صاحب‌نظران متمتع و منفعت، نگران وضع
جامعه خود باشیم و منتظر نایم با مردم،
باصلاح - خودبخود - و بدون داشتن
عوامل سالم‌ساز، سالم شوند و در زدودن
کزیها و ساختن خوبیها - بدون داشتن
امکانات و آزادیهای لازم - بگانه و متحد
و مصمم گردند.

آیا بعد از اینهمه مصیبت و شهادت،
باز هم باید در جنبه‌ها مسایل شخصی و
در لجنزار خودخواهیها، غوطه‌ور شویم
و صلاح خویشتن را از سر خامی به صلاح
جامعه ترجیح دهیم و لبخند را به زهرخند
و مهربانی را به خشم و عشق را به تنهایی
و تباهی، تسلیم نائیم؟!
آیا با بدبختی آنکه به تهمینه‌نامه‌های
خوب هنری، ورزشی، علمی و مردمی
ببرداریم - باز هم به رواج اندیشه‌های
غیر علمی، ضد مردمی و نامتاسب با
این روز و روزگار است دست بهاریم و ربا
خوران حرفهای و خاشان عمر خیانت را
باز بگذاریم؟!!

آیا باید بجای استفاده از نور افکنهای
عظیم عصر فضا، به افروختن شع و بحای
استفاده از نورهای علمی و ادبی و
هنری، از مرده ریگ عصر خاموشیها و به
حای بهره‌گیری از قدرت لامرال نودها،
به خورشوفصیهای اظطبت سوداواره سوداگر
عطف اعتنا نائیم؟! و خلاصه آیا باید
آزادی را از این زمین‌ترین شعر انقلاب را -
بهریه‌هایی که باشد، مخدوش و به صلیب
خودخواهیها و غرض‌ورزیها مصلوب
نائیم؟! مباد که چنین باشد و چنین شود،
رحیم عاریس

رادیو و تلویزیون در حال حاضر بی اهمیت شده است

رسانه‌ها زبان مردم‌اند و باید بی طرف باشند
من از هر کس بخاطر ایران و کرد فعالیت می کند حمایت میکنم
با مفتی زاده رقابت شخصی ندارم

هیچ عقیده‌ای را نباید بکمک زور خفه کرد



دبدار دو رهبر مذهبی کس و رهبرانقلاب که از اهمیت سیاسی ملی برخوردار بوده‌خاصه ، با استقبال گرمی که آیت‌الله‌خامنه‌ئی در این دیدار از آیت‌الله عزالدین حسینی نمودند حای بی امیدواری برای خلق کرد بوجود آمد ، به همین مناسبت گفتگویی با آیت‌الله عزالدین حسینی رهبرمذهبی و امام جمعه کردهای مهاباد کردنام که در زیر می‌آید .

کلی این حرب و کارش را چگونه می‌بینید .
- من شخصا با قاطعیت اعلام میدارم که وابسته به هیچ حزبی و گروهی نیستم . و حزب دمکرات هم یک حزب مستقل می‌باشد و من هیچ دخالتی در اداره آن ندارم . و به همین جهت هیچ رابطه حزبی با آقای مفتی زاده از این طریق ندارم ، ما نه باهم دشمنی داریم و نه مخالفتی با هم داریم ، آنچه برای من مطرح است ، خلق کرد و سایر خلق‌های ایرانی است و کلیه کسانی که بخاطر ایران بخصوص کردستان فعالیت می‌کنند و نظر سوشی هم ندارند ، دوست من هستند و من از آنها حمایت و پشتیبانی می‌کنم و خواهم کرد . من با مفتی زاده هیچ رقابت شخصی ندارم و بارها

سپید و نار آنرا وادار کرد که راه مردم را برود ، بلکه با راه خود مطبوعات باید با آنها مبارزه کرد یعنی ، نوشت و گفت بدون اینکه فشار و زوری بر سر آنها باشد و اینرا که مطبوعات بعلت سانوری که چه از داخل جهاز بیرون توسط مردم برآنها اعمال میشود و قادر نیستند تمام حقایق را بنویسند من نمی‌پسندم و عقیده‌دارم که رسانه‌های گروهی در هر شرایطی باید بی نظری و بی طرفیشان را حفظ کنند تا بتوانند واقع‌مردمی باشند .
- حزب دمکرات کردستان امروزه برای همه‌ی مردم ایران مسئله‌ای شده رابطه شما با این حزب و آقای مفتی زاده چگونه است آیا اختلاف سلیقه‌ای بین شما هست یا نه و بطور

تلویزیون خارجی این دبدار را با اهمیت تر تلقی کرده و در همان روز اول سه سراسر جهان مخابره کردند و مردم دنیا از زبان آنها فهمیدند که در دیدار من و امام خمینی چه گذشت .
- میگویند که سانور بر رسانه‌های گروهی بخصوص رادیو و تلویزیون خیلی بیشتر از رژیم قبلی حکمفرماست در این مورد چه نظری دارید ؟
- من اساسا با سانور در مطبوعات و رادیو و تلویزیون و کلیه گروه‌های ارتباط جمعی مخالف هستم چون عقیده دارم ، زبان رسانه‌های گروهی ، زبان مردم هست از تمام گروه‌های سیاسی موجود ، و اگر یکی از این رسانه‌ها راه صحیح را نمی‌رود نباید با

و امام را ، چون من سه این موضوع اصلا اهمیت نمی‌دهم ، ولسی واقفیت اینست چون این دبدار می‌نوانست از جنبه سیاسی برخوردار باشد که به نظر من بود و از دید دنیا نیز می‌نوانست دارای اهمیت خاص باشد می‌بایستی رادیو و تلویزیون بنا به وظیفه‌ای که دارد عمل میکرد تا مردم دنیا این حق را بخود ندهند که بنشینند و پشت سر ملت ایران و خلق کرد حرف بزنند .
ولی منافسانه‌نقش رادیو و تلویزیون در حال حاضر بسیار بی اهمیت شده و فقط به پخش اخبار بی اهمیت اکتفا می‌کند . و خبرهای در سطح عالمی را پخش نمی‌کنند حالا چرا من نمی‌دانم .
ولسی در عوض خبر- گزاریهایی خارجی - رادیو و

- دبدار شما با آیت‌الله حسینی چگونه بود و تا چه حد موفقیت داشت ؟
- من و هیئتی که همراه من هستند بنا به دعوت دولت و شخص امام به قم آمدیم و به خدمت امام رسیدیم و مشکلات خلق کرد را بررسی کردیم که با راهنمودها شبکه امام فرمودند بسیار امیدبخش و دلگرم کننده بود .
- در گفتاری که با دوستان داشتید گله‌ای از آزادیتلویزیون کردید ، ممکن است بفرمائید این گله چی بوده و کلا نقش رادیو و تلویزیون را در عصر حاضر انقلابی چگونه می‌بینید ؟
- من اگر جوابی به این سؤال میدهم نباید دلیل بشود که عده‌ای فکر کنند دارم غرض ورزی می‌کنم آنهم به دلیل پخش نکردن دبدار من

کردایرانی است و ایرانی میماند

آنچه برای من مطرح است خلق
کرد و تمام خلق‌های ایرانی است



شد و دیگر بین این دو گروه چون سابق تفرقه نخواهد افتاد داد .

مسئله مهم ، دولتی است دائمی که در آینده تعیین خواهد شد . چون هنوز دقیقا بطور کامل قوانینش تعیین و بخش نشده ، نمی شود اظهار نظر کرد که آن دولت چگونه باید باشد ولی آنچه هم تا به امروز در روزنامه در باره قانون اساسی نوشته شده نافی بوده و باید بررسی دقیقی روی آن کرد تا بی‌غرضانه صاحب یک قانون باشیم که تمام قشر های جامعه ما را دربرگیرد بدون اینکه حقی از کسی ضایع شود . و امیدواریم که در آینده هیچ مشکلی نداشته باشیم و مثل سابق خلق کرد خود را از ایران بداند و در راه ایران و حفظ استقلال ایران بکوشد .

و این همان چیزی است که فکر می‌کنم با معنی حکومت جمهوری اسلامی مطابقت داشته باشد . چون هیچ‌کسی نمی‌تواند اظهار نظر کند ، که شیعه مسلمان است ولی شی نیست همه مسلمانیم با یک اختلاف نظر جزئی و این هم نباید سبب شود که اهل تسنن در اقلیت قرار بگیرند و اهمیتی به آنها داده نشود . فکر فردا باشیم

– نظرتان در مورد دولت موقت جمهوری اسلامی چیست و آیا این دولت کاملا "همان چیزی است که خلق کرده‌م خواهد و قبولش دارد .

– ما نباید از دولت موقت حرف بزنیم همانطور که از اسمش معلوم است همیشه نیست و فرقی نمی‌کند که چه

اطلب‌های مذهبی

موضوع اهل تسنن چیزی است که قانون اساسی باید تکلیفش را روشن کند . و حتما باید این موضوع در قانون اساسی جدید مطرح شود که هم منافع ملت ایران است هم منافع دولت ایران ، بهر حال اهل تسنن ، اهل ایرانند و حق مذهبی ، حق مشهودی است که باید به آنها داد و باید قانون اساسی طوری تهیه شود که دیگر مسئله سنی و شیعه در آن مطرح نباشد و همه مردم را چه اقلیت چه اکثریت را ایرانی بدانند و همه‌ی آنها را در کنار هم قرار دهد .

و اگر تمام مسائل و قوانینی را که در اسلام و حکومت اسلامی هست با موازین صدر اسلام منطبق کنند و قانون اصلی ایران باشد دیگر مسئله سنی و شیعه پیش کشیده نخواهد

همه ایرانی هستیم و ایرانی فکر می‌کنیم و به ایران می‌اندیشیم بنابراین باید تابع دولت مرکزی باشیم .

در گذشته یعنی در اوایل انقلاب در بین ارتشیان ، بودند افرادی بودند که به کارهای مردم کرد دخالت میکردند که ما آن دخالت‌ها را نمی‌پسندیم و محکوم می‌کنیم و عقیده داریم که نقش ارتش در جامعه ، نقش دفاعی است و نباید در کارهای داخلی تا زمانیکه لازم نباشد دخالت بکند و باید در مرزها مستقر شود تا از آب و خاک کشور دفاع کند ، من ارتشی که خلقی و مردمی باشد دوست دارم و به آنها احترام قائلم چون آنها سربازانی هستند که جان در کف برای دفاع از تمام میهن آمانداند و ارتشیان ارتجاعی را که هنوز هم هستند محکوم می‌کنم .

گفتم در این موقعیت حساس تاریخی که بر ایران میگذرد نباید مسائل شخصی مطرح باشد آنچه که مهم است ایران است و خلق‌های کرد ایرانی پس نباید خودمان را با مسائل شخصی مشغول سازیم و ایران را فراموش کنیم . امروز ما کردستانی داریم با کوله‌ماری از مشکلات استانی بخصوص نظامی ، در حال حاضر نقش ارتش در کردستان را چگونه توجیه می‌کنید رابطه مردم کرد را با ارتش چگونه میبینید .

در حال حاضر رابطه ما با دولت مرکزی بسیار خوب و گمان می‌کنم قطع نشدنی است ، و تمام مسائل اداری ما در کردستان هم زیر نظر دولت مرکزی اداره می‌شود ، چون خلق کرد جدا از ایران نیست و ایران هم جدا از کردها نیست

دانشگاه، این انجمن علمی و آموزشی در هدف بنیادین مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.

دانشگاه انیسوی انقلاب

برای پیدا کردن راه‌حل‌های منطقی استاد و دانشجو باید در کنار هم باشند نه در مقابل هم.



بعد از انقلاب چگونه می‌تواند به دانشجو کمک کند و در کنار او راه‌حل‌ها را پیدا کند؟

دانشجو باید با استاد خود در کنار هم باشد و با هم درگیر شود. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.

دانشجو باید با استاد خود در کنار هم باشد و با هم درگیر شود. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.



دانشجو باید با استاد خود در کنار هم باشد و با هم درگیر شود. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.

دانشجو باید با استاد خود در کنار هم باشد و با هم درگیر شود. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.

دانشجو باید با استاد خود در کنار هم باشد و با هم درگیر شود. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.

دانشجو باید با استاد خود در کنار هم باشد و با هم درگیر شود. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.

دانشجو باید با استاد خود در کنار هم باشد و با هم درگیر شود. اینجور دانشگاه، بعد از دانش و تا حدی هم گروهی از مردم جوانان و علم و فرهنگ را به آغوش می‌گیرد.

دانشگاه

دانشگاه، این شهر بزرگ علمی و آموزشی در قلب تهران بزرگ چون آئینهای می درخشد و برعکس گذشته صبح تا شب و شب تا صبح هم گروههای مردم عاشق راه علم و فراگیری را به آغوش می کشد. اینروزها دانشگاه، بعد از یکسال که سرکز رزم جوانان کشور بوده به آرامش نسبی خود دست یافته و کم کم می رود که شکل علمی لازم را پیدا کند و تبدیل به یک مرکز صدور علمی و آموزشی گردد و دانشگاه، دانشگاه باشد

نه اینکه حالا نیست، حالا هم حال و هوای دانشگاه دیدن دارد چرا که عطر و بوی خوشی را از زندگی، حرکت، جنبش از مردمی بخود باز آمده را دارد.

این هفته ساعاتی را در این حال و هوا نفس کشیدم و از این جلوه خوب زندگی دیدن کردم .

به سرآمده و طبیعتا بایستی حال و هوای درسی و کلاسی و بحث دانشجو و استاد باشد اما هنوز، در داخل دانشگاه مبارزه به قوت خود باقی است. بدین دلیل که جלוهر دانشگاه آرمانهای مخصوص گروههای مختلف نصب شده است و شعارهای پارچه‌ای دانشگاه تهران را به چند قسمت تقسیم کرده‌اند.

تمام محوطه دانشگاه از تصاویر دانشجویانی که در مبارزه اخیر شهید شده‌اند یا در زندانهای ساواک بودند یا عکسهایی که سمبل آزادی ماست تزئین شده و بیشتر از همه تمثالهای حضرت آیت‌الله خمینی و دکتر علی شریعتی به چشم می خورد. در محوطه مرکزی دانشگاه دیوارهای مسجد بزرگ دانشگاه بصورت تابلوی اعلانات و مکانی برای برگزاری سخنرانی‌های گروه اسلامی دانشجویان می باشد.

تمام اعلامیه‌ها و عکسهایی که روی دیوارهای مسجد دانشگاه نصب شده در کنار آنها آرم سازمان مجاهدین خلق روی پارچه بزرگ نقاشی شده و بر دیوار است.

در قسمت شمال دانشگاه جلوی دانشکده پزشکی جنب و جوش بیشتری محسوس است، مرتب عده‌ای با عجله‌ساز پله‌های دانشکده بالا و پائین می‌روند یا در سالن‌های دانشکده به بحث ایستاده‌اند یکی از این افراد آقای پیر- الهی استاد دانشکده علوم است که در گوشه‌ای از سالن این دانشکده با سایر استادان به مباحثه مشغول است.

به آرامی خودم را به ایشان می‌رسانم، سلام می‌کنم نظرشان را در مورد وضع دانشگاه بعد از انقلاب می‌پرسم، و اینکه چه تغییرات علمی و فکری در دانشجویان و استادان می‌بینند، می‌گویند

بعد از هر انقلابی اثرات آن انقلاب در جامعه علمی بیشتر نمایان میشود، چون گروه کثیری از جوانان در این جامعه که دارای ایدئولوژیهای فرهنگی و سیاسی جداگانه‌ای هستند بعد از پایان انقلاب احساس موجودیت می‌کنند و سعی دارند که به آنچه که در فکرشان می‌گذرد جامه عمل ببوشانند که در حقیقت انقلاب را هم به این دلیل شروع کرده‌اند و ما میدانیم برای اینکه انقلاب به نتیجه برسد، جوانان باید در طول انقلاب خصوصیات انقلابی بیخود بگیرند و این خصوصیات تا دبری بعد از به نتیجه رسیدن انقلاب هم با آنها می‌ماند.

به همین دلیل ناچار هوای انقلابی بودن از بین برود و منطق جای‌گزین آن گردد در باید صبر و حوصله داشت.

به دانشگاه تهران می‌روم، جلو در دانشگاه که می‌روم یاد روزی می‌افتم که در همین فضای دانشگاه گروه، گروه جوانان تکبیرگویان در مقابل توپ و تفنگ برای به نتیجه رساندن انقلابی که شروع شده بود، سینه سپر میکردند و شهید می‌دادند و پیش می‌رفتند، و بعد مسلح شدند و پشت سنگرهای تشکیل شده از گونی‌های شنی با سربازان به مقابله برخاستند و جواب گلوله را با گلوله و گل را با گل دادند تا پیروزی نهائی. حالا مردم پیروز شده‌اند و دیگر صدای صفر گلوله‌ها بگوش نمی‌رسد، تنها صدائی که رهگذران را بخود جلب می‌کند، صدای کتابفروشیهای جلو دانشگاه است که مردم را به کتاب خریدن و کتاب خواندن دعوت می‌کنند.

در طرف دیگر صدای پیرمردی بگوش می‌رسد که با خواندن شعرهای کوچک و بزرگ قدیم، مردم را دعوت به خوردن جای و سبزمینی پخته و تخم مرغ می‌کند.

روی سکوهای کنار در بزرگ دانشگاه تعدادی از جوانان بساط فروش نوارهای ویژه را گسترده‌اند و بلندگوها صدای بنی صدر را که در باره اسلام و حکومت اسلامی صحبت می‌کند در فضا می‌پراکنند.

همینطور سرودهایی که بانک (اله اکبر) را با خود دارند و شکوه پیروزی را، تجلی می‌بخشند و دل‌ها را می‌لرزانند. بطور کلی جلو دانشگاه گوئی به بازار مکاره تبدیل شده و از هر سوئی صدائی برای فروشندگی می‌آید. نرده‌های کنار در بزرگ دانشگاه که تا چند ماه پیش برنگ سبز جلوه‌گر بود امروز دارای رنگهای مختلفی است با نوشته‌ها و اعلامیه‌های متعدد و متفاوت و مردم گروه، گروه که بیشتر از قشر جوان، دانشجو محصل هستند. برای خواندن این اعلامیه‌ها در طول نرده‌ها صف می‌ایستند.

در دو طرف در دانشگاه که ستونهای سنگی خودنمایی می‌کنند محلی است برای نصب برنامه‌های سخنرانیها که به مردم محل و ساعات اجرای سخنرانیها توسط استادان و سیاستمداران - آگاهی میدهند.

دانشگاه واقعی است

وارد دانشگاه که میشوم، تابلو بزرگ جویی که از زمان شروع انقلاب تا به امروز در جلو میدان فوتبال دانشگاه نصب شده از سنگینی اعلامیه‌ها نیک در این مدت ۹ ماه مبارزه و فعالیت سیاسی در دانشگاه روی آن چسبانده‌اند کم‌رخم کرده و شکسته است و کسی به این شکسته نگاه نمی‌دارد.

با اینکه انقلاب بظاهر تمام شده و دوران مبارزه ملت



برای پیدا کردن راه‌حل‌های منطقی استاد و دانشجو
باید در کنار هم باشند نه در مقابل هم.

نسوی انقلاب



ناصری دانشجو

دانشجویان امروز دیگر بی‌تحمل شده‌اند و گاهی - اوقات توجیهی به خیلی مسائل ندارند و این انقلاب تنها ره‌آوردش به دانشگاه، فاعلهایی است که بین دانشجو و استاد ایجاد شده است. شاید هم بشود گفت اگر در گذشته تا حدی دانشجو و استاد با هم دوست و همفکر بودند امروز این دو کاملاً در مقابل هم قرار گرفته و حبه‌گیری می‌کنند و به مبارزه‌های منفی دست می‌زنند، سرکلاس نمی‌روند، که البته زیانتش مستقیماً به دانشجو می‌رسد.

ولی ما اساتدا هم نیز به دلیل اینکه معتقد هستیم باید دانشگاهها مثل سایر دواير دولتی تصفيه شود سعی می‌کنیم با دانشجویان کنار بیایم، و سؤا نفاهم‌هایی که در گذشته پیش آمده از بین ببریم تا شاید بتوافقی حتی اگر نسی هم شده دست پیدا کنیم.

انقلاب و بیداری

سؤال می‌کنیم با توجه باینکه انقلاب بصورت یک کتاب تصور مستند روشن‌گر افکار عمومی است آیا در دانشگاه این مسئله تا چه حد توانسته روشن‌گر افکار باشد.

می‌گوید: درست است که انقلاب افکار بخواب رفته یا نیمه بیدار افراد را کاملاً بیدار و روشن می‌کند، ولی اگر از این افکار برداشت درستی نشود نه اینکه سازنده نمی‌تواند باشد، سبب ویرانی نیز خواهد شد، به همین دلیل زمانی میشود ساخت که انقلاب به نتیجه برسد و بعد اهل تفکر بخصوص در جامعه دانشگاهی با نشان دادن، صبر و حوصله و متوسل به منطق در صدد اصلاح برآیند، آنهم در تمام جهات نه فقط در جهت خواسته‌های شخصی.

به سمت دانشکده پزشکی بروم. در این دانشکده بیشتر از سایر دانشکده‌ها فعالیت و جنب و جوش به چشم می‌خورد تمام سالن دانشکده پوشیده از اعلامیه و عکس است، دانشجویان که بنظر می‌آید، بین سالهای یک و دو باشند گروه، گروه به کتابخانه این دانشکده می‌روند و مشغول مطالعه اعلامیه‌ها هستند عده‌ی زیادی علاقه بسیار دارند که محل سخنرانیها را بدانند و به همین جهت عوض اینکه بپرسند کلاسها کی باز خواهد شد، آدرس و اسم سخنران را در روزهای هفته پرس و جو می‌کنند.

در دانشکده فنی که در غرب ساختمان دانشکده پزشکی است با دو تن از دانشجویان بنام‌های علی و احمد آشنا می‌شوم، وضع دانشکده را از آنها می‌پرسم، می‌گویند، عده‌ی سرکلاس می‌روند و چندان از کلاس‌ها بهمان‌کاستا دانش را قبول نکرده‌اند هنوز تعطیل است.

از احمد می‌پرسم که وضع دانشگاه را از نظر فراگیری بعد از انقلاب چگونه می‌بینید، و چه درسی در این انقلاب فرا گرفته‌اید؟ می‌گوید:

دانشجو توانسته با دنیای خارج از دانشگاه در ارتباط باشد، تنها به کتابهای تدریس شده در کلاس اکتفا نکند و آنچه را که نمی‌داند و باید برای آماده شدن در جهت ساختن جامعه فردای خود در کلاسها به بحث و گفتگو بطور آزاد و بدون ترس از ساوک و عوامل آن بنشیند خود و فکرش را روشن کند، و به چیزی بیاندیشد که جامعه‌اش به آن نیاز دارد.

من در گذشته در کلاس که حاضر می‌شدم همیشه ترس از دولت و عمال ساوک محبوم می‌کرد که چیزی خارج از کتاب برای فیسین از استاد سؤال نکنم و تنها به مسائل تئوری بپردازم و به مدرک فکر کنم. حالا تا چه اندازه سازنده باشم. مهم نیست. ولی حالا، حبر زمان، انقلاب را بر ما ارمغان آورد و انقلاب نیز معلمی شد برای همه جوانان بخصوص دانشجویان تا قادر شوند انسانی سازنده و آگاه برای جامعه باشند.

سؤال میکنم اکنون که دانشجو به سازندگی اعتقاد دارد، چرا هنوز که انقلابش به نتیجه نهایی نرسیده خواستار تحزبه فکری شده و به گروههای مختلفی تقسیم شده‌اند مگر نمی‌دانند که انقلاب تا زمانیکه دارای یک فکر و یک سرام و یک مسلک نباشد، انقلاب نیست و اگر هست پیروز نیست؟ ما درست است که باید برای به نتیجه رساندن کلیه اهداف و خواسته‌های ملی خود باهم متحد و در کنار هم باشیم ولی این دلیل نمی‌شود که دارای افکار جداگانه باشیم. در دانشگاه گروهها زیاد هستند ولی چون ما دانشجویان خودمان را معمارانی می‌دانیم که خودشان را برای ساختن آینده آماده می‌کنند به همین دلیل پروژه‌ها می‌برای ساختن آینده پیش ما هست که دارای طرحها و نقشه‌های مختلفی است پس باید تمام افکار را مطالعه کرد تا بهترین آنرا انتخاب و در پیاده کردن پروژه انقلابی استفاده کرد.

پس هیچ ایرادی نخواهد داشت که تمام گروهها افکار و عقیده خودشان را بیان کرده و مردم با فکر روشنی که امروزه پیدا کرده‌اند، خودشان راه زندگی در جامعه نوینی که ایجاد شده با در راه ایجاد کردنش هستیم انتخاب کنند بنابراین طرح و نقشه در پروژه جامعه ما همان سرام و مسلک گروهها هست و حتماً باید مورد مطالعه قرار گیرد. تا اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم و اجازه ندهیم که فقط بخاطر احساساتمان دچار شک و تردید در ساختن جامعه نو باشیم.



زندانیان اوپو

این‌ها ، یادداشت‌های یک زندانی از زندانهای ایران است . که وحشت‌ناک و وحشت‌ناک و مرگ در آنها کمتر از اردوگاه‌های مرگ آفرین آلمان هیتلری نبوده است . منتهی پوشیده‌تر و زیرکانه‌تر و در لغافای از عوامفریبی و سالوس درسا و ظواهر کانونی . . . این ورق پاره‌ها ، گواه این حقیقت است که هرگز خون مردی و آزادی‌گر در ایران نمرده بود و بودند و هستند شیران دریا دلی که جان برکف به جنگ ستمگران و درنده خوترین رژیم‌های سراسر تاریخ میهن ما و شاید جهان میروند . این یادداشت‌های یکی از مبارزین به زنجیر کشیده است . و شرح آنچه در این سیاهچالهای طلعت آباد ویران ، ایران گذشته است :

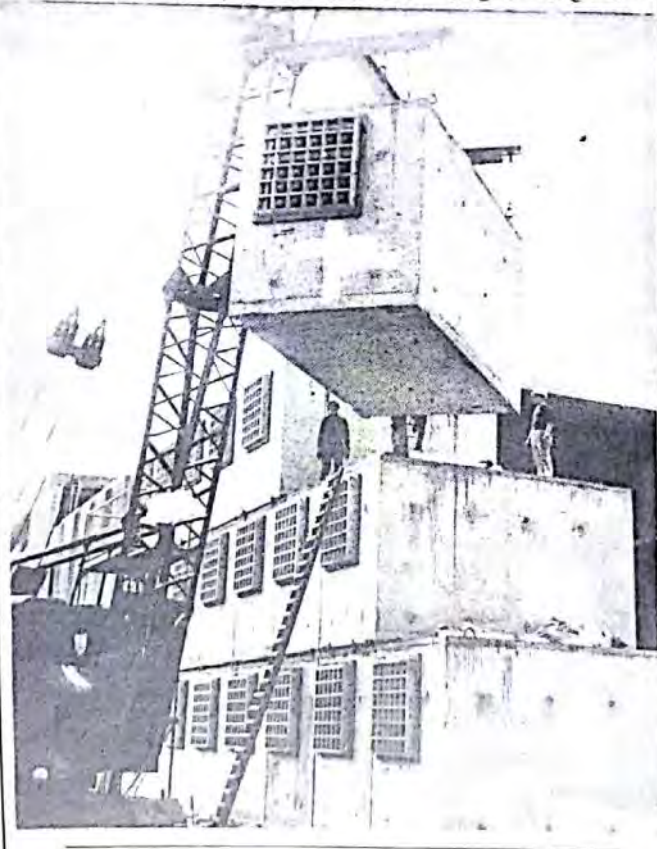
رژیم، حتی لیاقت نگهداری زندان نمونه خودش را هم نداشت ساواکی‌ها چگونه به خانه‌ها هجوم میبردند؟

کرد و گفت : آدم احققی هستی
ها . . . ملاحظه خودت را جلوی
زن و بچجات بکن
راه افتادیم . بیرون خانه
هسایه جمع بودند یکی شان

به مردم گفت . تمام شد . شتر
را کشتند ، برین بی کاران .
و دستگیری‌ها حالا ، نوعی
هجوم مسلحانه است ، هر جا
اتومبیل آریای مجهز به بیسم

شدیم و بقیه دریک‌بیکان سوار
شدند . و براه افتادیم .
و دستگیری‌ها حالا ، نوعی
هجوم مسلحانه است ، هر جا
میخواهی باش . درکارخانه ،

دستگیری من ، نزدیک
۵ صبح اتفاق افتاد رنگ در
خانه به صدا درآمد ، مادرم که
همیشه برای نمازگزاران سحرخیز
است . بطرف در رفت ، پس از
دو سه دقیقه صدای فریادش
برخاست . و چند نفر به داخل
خانه هجوم آوردند . همه از
خواب بیدار شدند و تا به قیافه‌های
وحشت زده و پریشان به تازم
وارد ها نگریستند در دست
یکنفرشان مسلسل دستی کوچکی
بوده همین مسلسل و آن هجوم
ناگهانی خانواده را در چاروحشت
کرده بود . تا من لباس پیوشم
بازرسی خانه شروع شده بود .
همه جا را گشتند و بهم ریختند
ولی چیزی نیافتند سراغ قسه
کتابها رفتند ، آنجا هم چیز
چشم‌گیری نبود ، با اینحال
چند کتاب برداشتند . گفتم
اینها را چرا بر میدارید . همه
آزاد است . در کتابفروشی‌ها
فراوان است .
یکی شان گفت : خفه آقا جان .
خفه . .
دیگر حرفی نزدم . از رفتار
خستونت آمیز و بی بندوبارشان
بخصوص پیش روی بچه‌ها حذر
میکردم . صورت مجلسی را که
نوشته بودند امضا کردم و
برسیدم . آقاها حکم ساینده‌گی
دادستان را دارند که اینموقع
سراغ مردم میروند ، یکی
دیگرشان در چشم‌هایم نگاه



در اداره ، در دانشکده ،
خیابان یا منزل . . اما هجوم
به خانه معمولا بین نیمه شب
تا قبل از سیدی صبح صورت
میگیرد . . . درکه میزنند یکنفر
بیشتر پشت در نیست ، بقیه
در تاریکی‌های اطراف پنهان
شده‌اند در که باز شد . مامور
پشت در سلاح را روی سینه
باز کتنده در قرار میدهد و
بقیه بداخل خانه میریزند .
مجموع کنید وضع آدم‌های داخل
خانه را ؟
در خانه هر کسای که
مضره است . آثار محمد بهرنگی
آل احمد . برشت ، بیسا ،
گروگی ، در بازجویی اگر بگوین
این کتاب آزاد است ، می‌گویند
ما خودمان آزاد گذاشتیم که
شما را شناسایی کنیم . گاهی
وقت‌ها هم بمحض ورود به
خانه تیراندازی میکنند .
یحیی امین‌نیا . محمد
علی برتوی و علی نوسلی‌راس
می‌شناسم که در خانه‌شان را به
گلوله بستند و سوراخ‌های بگلی
از با جلاق شدند و سومی ماهیا
در بیمارستان بود از خم شکن
حوب بشه یحیی امین‌نیا را با
بای جلاق در مقابل جوجه آتش
گذاشتند .
بهر حال اول برا به فزل نلمه
بردند در داخل حیاط کوچک
ببروسی به چهار نفری در حالیکه
کسان را روی سر انداخته
بودند نشسته بودند . بمن هم



هفت خوان مرگ و خون



گفتند بهمان شکل در گوشه‌ای بنشینم ، سه چهار ساعت ، به همین ترتیب گذشته ، بعد یکی آمد ، دستم را گرفت از زمین بلند شدم وارد اتاق تلوئسی شدیم ، کت را از سرم برداشتند اتاق کوچک و درهم ریخته‌ای بود درجه‌دار صدا کلفتی و (استوارساقی) پشت میز نشسته بود . با لهجه آذربایجانی گفت :

- تو کی هستی ؟ اسم را بگو . با فرساد از استوار دیگری پرسید ، این بارو کیه ، اینو کی خواسته ... و طرف جواب داد این مال آقای دکتر ؟ ... ا بدستور استوار ساقی ، دوباره می‌حفاظت بیرونی رانده شدم و منتظر ماندم چند ساعت بعد ، گاه آشی با یک فاشق جلوم گذاشتند ، ظاهراً ناهارم بود . بزحمت دو سه فاشقی خوردم . بار گفتند بر- خیرم و کت را از سرم برداشتند و بقول خودشان به بیرون ار حیاط هدایت شدم . با اتفاق دو نفر زندانی دیگر سوار اتومبیل بنزی شدیم رو به خارج قزل قلعه مدتی گذشت اتومبیل

متوقف شد . همانطور زیر کت ، دست در دست مامورین از پله‌های ساختمان بالا رفتیم در محلی بدستور تان در گوشه‌ای نشستیم ، سه چهار ساعتی گذشت . بعد یکی آمد از رفیق کنار دستی من پرسید است چه ، مخاطب خیلی بلند گفت . دکتر ... استاد دانشگاه دانشگاه .. سؤال کن با مسخرگی گفت است را خواستم نخلتو که خواستم ، خودت را سز کردی . بعد ارایه‌م صدمات را بیار پائین .

بعد سراج من آمد . اسمم را پرسید . و از یکی دیگری پرسید که خودش را دانشجوی سانس امریکا معرفی کرد نسیامت بعد از جا پا شدم . دست دردست ماموری کورمال ، کورمال از پله‌ها پائین آمده وارد بزرگی گذشتیم و باز از چند پله بالا رفتیم و در گوشه‌ای روبه دیوار ایستادیم این کت را از سرم برداشتند و تمام محتویات حبس‌هایم را گرفتند و بعد در سلولی ساز شد و بدرویش داخل شدم .. این یکی از جهل سلول انفرادی زندان اوین بود .

زندانی اوین محوطه‌ایست پشت هتل اوین چند سال پیش

ساخته شده تشکلاتی وسیع دارد و شامل دو قسمت اساسی یعنی بخش زندانبها و بخش اداری ، که در اصل محل باز- جویی‌ها و شکنجه‌هاست ، خانه حسینی ناظم زندان هم جنب بخش زندانبهاست و با دری به حیاط زندان مربوط میشود . بخش زندانبها باز بدو قسمت است ، قسمت زندانبهای عمومی و قسمت سلول‌ها ، قسمت سلول‌ها مشتمل بر ۲۰۰ سلول انفرادی ۱۲۰x۲۱۰ سانتیمتر است . با سقف بلند که گاه تا شش نفر را در هر سلول جای میدهد . سلول‌ها جز در آهن همیشه بسته و پنجره کوچک مشکی دور از دسترس هیچ روزنه‌ای خارج ندارد . آنها سخت مرطوبند بطوریکه در بعضی گوشه‌های آن علف می‌روید و نیراً نقدناریکنند که چراغش همیشه روشن باشد ... برای یک راهروی مشتمل بر ۱۵ سلول که ساکنینش گاه تا سود نفر می‌رسند عملیات مستراح یک روشنی کثیف وجود داشت در گوشه و کنار باغ چادرهای کوچک و بزرگی متعلق به شیر و خورشید برپاست در مواقع تلوئسی چه در هوای گرم و چه در هوای سرد زیر این چادرها عده زیادی زن و مرد را جمع میکنند تا به ترتیب در سلول‌ها جای دهند

ادامه دارد

بر دیوار زندان نوشته بود :

زندگی آتشکهی پابر جاست ...
گر بیافر و زیش ، رقص شعله‌اش پیداست
ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست



سمینار استناداران کنور

استناداران می گویند:

بعلت نبودن مواد اولیه
کارخانجات تعطیل شده اند

ما بودجه میخواهیم
تا مشکلات موجود
در استانها را حل کنیم

کارخانجات ورشکسته شده اند

ایران فقط تهران نیست

زمانیکه دولت اضافه کاری کارمندان را قطع کرده در بیشتر بیمارستانها، به کار بیشتر نیستند، بنابراین برای اینکه حبران این کم کاری در بیمارستانها بشود پیشنها دیمکم سپاهیان بهداشت را در بیمارستانها به کار بگمارسد و سپاهیان ترویج را نیز به روستاها بفرستد تا هم بدین طریق مشکل بیکاری جوانان تحصیل کرده را حل کرده باشید هم، کمکی به روستائی و بیمارستانها شده باشد.

حسن عالی استاندار لرستان، در استان لرستان تصمیم گرفته ایم بیکاران تحصیل کرده بخصوص دیپلمه ها را در دوره فنی و آموزشی آموزش بدهیم که بسیار مورد احتیاج منطقه است.

با این کار بعد از پایان دوره آموزش آن تعداد از بیکاران خودبخود جذب کار خواهند شد.

شد که امکان انفجار را نیز بدینسال خواهد داشت.

آقای هادی مومنی، استاندار

زنجان:

گروه بیکاران دیپلمه ها و لیسانسها که شامل، سپاهیان دانش ترویج، بهداشت و سایر دیپلمه های آزاد هستند، بزرگترین مشکل امروز استانها شده و به هیچ وجه مثل کارگر ساده نمیشود بیکار معمولی آنها را جذب کرد باید هر چه زود تر بخش های خصوصی و طرحهای عمرانی را، راه بیاندازند و کلیه سپاهیان دانش را با یک اعتبار کم آموزش و پرورش بعنوان کارآموز به روستاها که احتیاج شدید به معلم دارند، در تعطیلات تابستان بفرستند، تا بدین طریق هم رفع کمبود معلم در روستاها بشود هم موقتا "مشکل بیکاری جوانان دیپلمه را حل کرده باشید و یک راه حل دیگر اینکه: از

انقلابی کند باید به تمام استانها توجه داشته باشد.

به گوشه هایی از مشکلات استانها

از زبان استناداران اشاره می کنیم.

حوان ملاری استاندار استان مرکزی

بعلت کار نکردن گمرکات ایران و آزاد نمودن مواد اولیه کارخانجات بطور نیمه تعطیل یا تمام تعطیل درآمده بخصوص کارخانه آلومینوم و برق اراک، بنابراین مشکل کمبود برق نیز بر همه مشکلات افزوده و کارگردان خود، بخود بیکار یا کم کار شده اند، از طرفی کلیه بانکها، اعتبار بانکی خودشان را که در گذشته به کارخانجات میداند قطع کرده اند و این موضوع باعث تضعیف و ورشکستگی کارخانجات شده است. بنابراین تا زمانیکه مسئله اعتبار بانکی و نسیبه مواد اولیه تولیدات در کارخانهها حل نشده بر تعداد بیکاران کارگر هر روز افزوده خواهد

بعد از سه ماه برقراری حکومت دولت موقت جمهوری اسلامی ایران بنا بر دعوت وزارت کشور کلیه استناداران با کوله باری از مشکلات، مالی، اداری، انتظامی، اجتماعی، اقتصادی، کشاورزی، تأمین آب و برق برای شهرها و روستاها، کمبود مواد غذایی و دارویی، مسائل کار و کارگری، نارسائیهای بهداشتی و فرهنگی، دخالت های بی رویه گروه های مختلف در امور تحریکات و کارکنی ها، ضرورت احداث راهها فقدان سرعت عمل در تغییر افراد ناصالح، پاکسازی ادارات، لزوم احداث سد های خاکی، احیای قنوت، آزاد شدن مراعات و اصلاح قانون استخدام کشوری در یک گرد هم آیی چهار روزه در تهران به بحث نشستند. با این اعتقاد که ایران فقط تهران نیست و دولت انقلابی، اگر با مشکلی روبروست و اگر میخواهد کاری



مهندس کاظم موسوی بجنوردی



دکتر ابراهیم یونسی

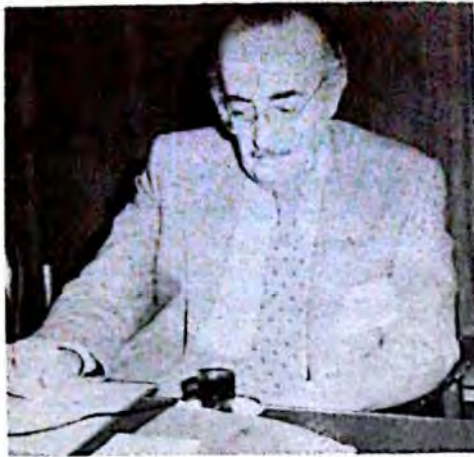


هادی مومنی



دکتر حمید پیرامی

۱۰



احمد صدرا، حجاج سیدجوادی

**دخالت بیجای بعضی گروهها در کار
استاداران مانع از پیشرفت کار میشود
جوانان تحصیل کرده بیکار از انقلاب
ناامید هستند.**

قدرت اجرایی را در استانها متمرکز کنید.

آمده است. تعداد بیشتری نوزبیکاران تحصیل کرده اعم از دیپلم - فوق دیپلم لیسانس - مهندس - دکترا که در خارج تحصیل کرده اند و با امید و شادی پیروزی انقلاب به کشور باز - گشتند که تعدادشان به هنوز بدرستی

شوم مشکلات در مورد نظام وظیفه با زاندارمری تماس میگیریم جوابی نمی دهند و اگر احیاناً نامه ی تنسیدی هم به همین مناسبت به آقای نخست وزیر بنویسیم ، با اعتراض ایشان مواجه میشویم بنابراین من در مورد عشار

چون اگر نتوانیم کارخانهها را راه باندازیم باید منتظر قیام دیگری از طرف کارگران بیکار اینگونه کارخانهها باشیم .
امر قهرامی استادار ایلام :
در حال حاضر در حدود / ۲۰۰۰ نفر

ولی در حدود ۵۰۰۰ کارگر ساده بیکار داریم که اینها را نیز دستهبندی کردیم و به کمک وزارت کشور در زمینه های تقسیم شده که جهت ساختمان و مسکن آماده میشود به کار گرفته خواهد شد .



دکتر حبیب داوران



دکتر حسین عالی



حسین اخوان ملایری



احمد هومن

در دست نیست در اصفهان هست و این موضوع بیکاری سبب شده که اثرات نامطلوبی توام با یاس و نا امید ی بر جوانان بگذرد .

و ما علت بیکاری این گروه را در اصفهان در دستور منع استخدام از سوی دولت ، تورم کارمند بسیاری از سازمانهای دولتی بدلیل نارسایی تشکیلات سازمانی عدم توانایی استخدام بخشهای خصوصی بدلیل نداشتن امکانات مالی و متوقف ماندن طرحهای اقتصادی ، اجتماعی و عمرانی می بینیم .

اخطار می کنم .
کاظم موسوی حسوردی
استادار اصفهان :

در اصفهان جمعا حدود / ۱۲۰۰۰ نفر کارگر بیکار در مشاغل مختلف با میانگین دستمزد روزانه / ۱۰۰۰ ریال وجود دارد که بعلت توقف کارهای ساختمانی و عمرانی در بخشهای خصوصی و دولتی ، و توقف تولید در کارخانجات ، خود کارخانجات ور - شکستی کارخانجات در اثر بی مبالائی و فرار صاحبان سهام و غیره ، بوجود

کارگر ساده و ۴۰۰ نفر جوانان تحصیل کرده بیکار در استان داریم که امکان جذب آنها را بکار به هیچ وجه نداریم .

احمد هومن استادار کهنکویه :
خطر بیکاری این منطقیه را بیشتر از سایر استانها تهدید می کند و هرآن امکان این می رود که مردم عشار بعلت فشار بی کاری و بی پولی بصورت مزدور خود را در اختیار عمال بیگانه قرار دهند و دلیلش هم این است که هر وقت برای حل مشکلی با وزیران تماس میگیریم جوابی نمی

از طرفی در بک بررسی اجتماعی دلیل مهاجرت روستائیان به شهرها را در نبودن وسایل رفاهی اعم از بهداشت راه ، آموزش و پرورش ، وسایل تفریحی دیدیم ، بنابراین سعی خواهیم کرد در صورت کمک دولت با دادن رفعا به روستائیان مانع مهاجرت آنها شویم تا نباید از تعداد بیکاران کم شود و آن تعداد بیکاران باقی مانده را هم به طریقی جذب کار کنیم . در صورتیکه بتوانیم کارخانههای تعطیل شده را دوباره بکار باندازیم ، که این سنگی دارد به تصمیم دولت در امر کتابش مشکلات در استانها .

هنرمند گدازنده که در طبقه شلوغترین و پندام که جنسی از ورزشکاران میبرد، نمی چید از ستارههای ورزش کشور به حضور آمده و میباید که با او گفتنی باشد. اما در این مورد که چه وقت است با بازیهای آینده، در هر لحظه با او گفتنی است. او را در این مورد که چه وقت است با بازیهای آینده، در هر لحظه با او گفتنی است. او را در این مورد که چه وقت است با بازیهای آینده، در هر لحظه با او گفتنی است.



بگفتی از خصوصیات اسلام آن است که اختصاص به خدایا! میزاد از گذشته جانطور هم نبود رنگی کردن را پسند از دره اول آزادی فرد مطرح است و بعد سابق دیگر با اسیر حساب را در نظر بگیریم، حساب بحدی حسیله از آن وقت مطرح شد که حساب هم بحدی بحدی... انجام نمادان

بر این بود که با آنکه دختران، سبکباز است، حداقل حساب و حساب را به خود اختصاص دادند. و این است که در این مورد که چه وقت است با بازیهای آینده، در هر لحظه با او گفتنی است. او را در این مورد که چه وقت است با بازیهای آینده، در هر لحظه با او گفتنی است.

حالا که صحبت از این موضوع است، اما در این مورد که چه وقت است با بازیهای آینده، در هر لحظه با او گفتنی است. او را در این مورد که چه وقت است با بازیهای آینده، در هر لحظه با او گفتنی است.

ورزش هم اگر حیوان است، برای خانمها نه با این دلیل که برای خانمها مطرح است. بطوریکه نظر از جنبه پوشش آن بد نظر است. مثلا برای کردن رنگین دختران که در ورزش در مقابل فدای مرد غریبه، این مسئله در زمان گذشته هم وجود داشته، یعنی در گذشته میخواستند و تمایل بیشتری



هفته‌ی گذشته از طریق تلویزیون دیدم که جمعی از ورزشکاران به‌مراه تنی چند از مسئولین ورزش کشور به حضور امام خمینی رفتند. اینکار را گروه‌های زیاد دیگری هم قبلاً کرده بودند اما نکته‌ی قابل بحث این بود که هیچوقت با اندازه‌ی آتش، رهبر انقلاب را خوشحال - راحت - آرام ندیده بودم. احساس رضایت و غرور در نگاهش - سیمایش و حرکاتش کاملاً آشکار بود - برای یک لحظه دلم برایشان سوخت. برای اینکه می‌دیدم این مرد بزرگ، چقدر صادق، چقدر بی‌ریا و پاک است. و با همه‌آن صداقت و پاکی احساس می‌کرد. آدم‌هایی که در کنارش ننشسته‌اند به معنای واقعی کلمه "قهرمان"، "ورزشکار"، "صدیق" انسان‌هایی که سایه‌ای از خصوصیات بارز حضرت علی (ع) را می‌توانند داشته باشند.

حال آنکه حقیقت این نبود، امام می‌خواهند تمام مردم دنیا و تمام مردم مملکت ما دارای چنین خصوصیتی باشند و اینطور نبود. راستی ورزشکار واقعی کیست آنکسی که متعلق است و طرفدار حزب باد؟ و کدامین آقا برای این قهرمان عزیز است. آقای خودمان، یا آن آقای ۸۰۰ هزار تومانی سابق؟! من این را میدانم که حضرت علی از آدم‌های دورو و دورنگ، آدم‌های متعلق و چاپلوس خوشش نمی‌آمد. حالا چه این آدم‌ها ورزشکار و قهرمان باشند یا آدم‌هایی معمولی که صد البته اگر قهرمان باشند مسئولیت بیشتری را دارند.

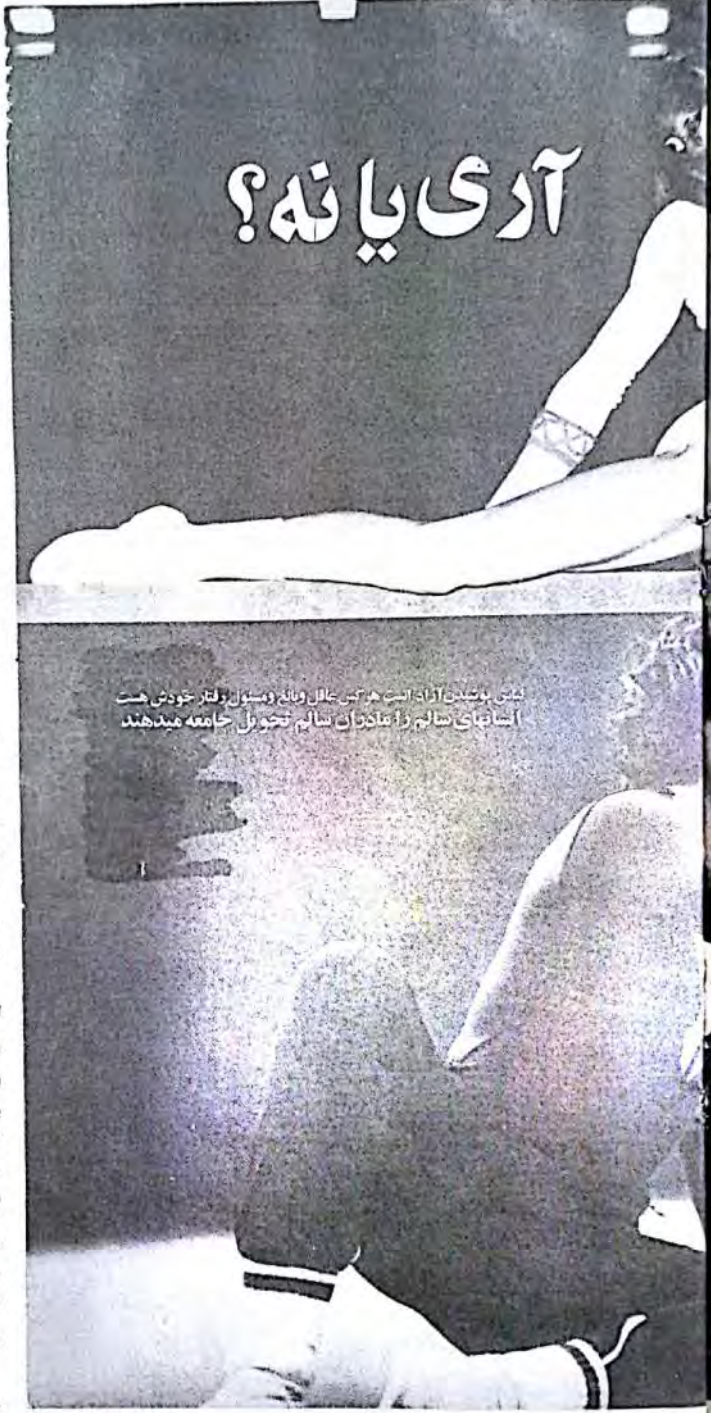
این مقدمه را گفتم برای آنکه شنیدن کلمه ورزش و ورزشکار یک ارتباطی با کلمه پاکی، صداقت - یکرنگی و همه خصوصیات خوب را در ذهن آدمی بوجود می‌آورد. پس اصولاً باید ورزشکار از هر جهت آدمی نمونه باشد حالا اگر استفاده‌هایی کرده‌اند و بدست افراد ناباب داده‌اند این عیب از کلمه ورزش نیست او وجود ورزشکار است و اینکه در چه محیطی و تحت چه شرایطی شکل بگیرد. و در ضمن باید با این عقیده موافق باشیم که امام هیچوقت از ورزش کردن و ورزشکار شدن درست مردم مملکتش ناراحت نیست. بلکه خوشحال است. چه برای خانمها و چه برای آقایان. که اگر بعد بیشتری بآن بدهیم حتماً "یا ورزش خانمها موافق خواهند بود. چرا که انسانهای سالم را مادران سالم تحویل جامعه خواهند داد و مادران سالم در اثر محیط و غذای خوب رفتار و کردار درست ساخته خواهند شد. در چنین اوضاعی که از وجود هر مسئله کوچک به نفع شلوع کردن بازار استفاده میشود لازم دانستیم پای صحبت بعضی از ورزشکاران و مسئولین ورزش بانوان بنشینم چرا که گفته بودند ورزش برای بانوان ضروری نیست و نباید انجامش داد. ورزش جنسی است

مهمین گوره چپان دانشجوی مدرسه عالی ترجمه و قهرمان بسکتبال دختران و عضو تیم آزمایش چنین میگوید:

- بنظر من ورزش در صدر اسلام وجود نداشت بصورتی که در حال حاضر وجود دارد. پس نهی یا اثبات آن در اسلام کار غلطی است. مسئله ورزش در حال حاضر همانند مسئله حجاب است یا هر مسئله دیگر جنسی و فعلی مملکت.

یکی از خصوصیات اسلام آن است که انتخاب مذهب را نیز آزاد گذاشته همانطور هم نحوه زندگی کردن را. پس در درجه اول آزادی فرد مطرح است و بعد مسائل دیگر، اگر حجاب را در نظر بگیریم. حجاب بمعنای حفظ ارزش زن مطرح شد نه حجاب هم بمعنای پوشش. . . . انجام ندادن

آری یا نه؟



دانش پوشیدن آزاد است هر کس عجل و عسول ز رفتار خودش هست اسبابی نسالم را نماند آن نسالم تحویل جامعه میدهد

بر این بود که مثلاً "دختران، بسکتبالیست حداقل هنگام انجام مسابقه با شورت کوتاه ورزشی مسابقه بدهند. ولی آیا همه قبول کردند؟ نه، هر کس دلش خواست و آمادگی بیشتر داشت آن کار را کرد. پس حالا هم می‌شود با شلوار گشاد و بلند به ورزش کردن بپردازیم و مسئله‌ی نباشد. اینها مسائلی است که در درجه‌های خیلی بعد مطرح خواهند شد پس برای ابتدای کار نباید چنین بهانه‌هایی را سد راه قرار داد.

بنظر من بهتر است افراد مسئول را بنگار بنگارند تا از هر بهانه‌ای استفاده نشود. مثلاً "در گذشته کسل ورزش ما خلاصه میشد در ورزش فوتبال و آنهم بدلیل آنکه هم از جنبه مادی و هم از جنبه معنوی در انحصار خاندان سلطنت بود. در انحصار بودن این رشته اجتماعی سبب رکود و شکست ورزش شد. چرا که برای هر ورزشی آدمهایی مخصوص لازم بودند با خصوصیات مخصوص. ورزش مال همه و برای همه نبود. قایقرانی دست شخص بخوص - اسب سواری همینطور یا اسکی و با بسکتبال و غیره. اما حالا، حالا که می‌توانیم ورزش را برای همه داشته باشیم پس می‌توانیم نتیجه درست هم از ورزش بگیریم. بخدا من تا بحال از اوضاع گذشته دلخور بودم و آن اندازه که می‌توانستم فعالیت نمی‌کردم چون اصولاً آن آدمها را لایق فعالیت نمی‌دانستم. به اصول برنامه‌های انقلابی هر کشوری که بنگریم ورزش جز یک عامل مهم تبلیغاتی و ایدئولوژیکی آن کشور محسوب میشده. از طریق جنبه نمایشی ورزش و ورزشکار خیلی خصلتها و صفات و ایده‌های یک کشور و افرادش شناسانده میشود پس چه بهتر که دولت فعلی، دولتی که انقلاب کرده، معنای واقعی ورزش را درک کند، و به اصول انسان سازی پی‌برد. ورزش کردن باعث تقویت قوای روحی و جسمی میشود. سازمانی تشکیل شود که نیروی جوان را تقویت کند.

غیر از مسئله ورزش خود ورزشکار هم یک عامل تبلیغ است. مثلاً اگر من نمونه یک دختر خوب باشم و آن پسر ورزشکار نمونه‌ی یک پسر خوب باشم این وسیله می‌توانیم عقاید و آداب و رسوم خودمان را به کشورهای دیگر به قبولانیم پس چرا آن مسئول ورزشیها این نمی‌اندیشد که نگران آن نباشد. قهرمان ندارد، آدم ندارد، اسم ندارد، بهتر است بدنهال اسماء نباشند. بهتر است بدنهال آدمها نباشند. بهتر است از این پس همه را با هم پرورش بدهند - پرورش جسمی و روحی بعد از بین آدمهای خوب. آدمهای خوبتر را انتخاب کنند و نگران این نباشند که باید پول به آدم (ورزشکار - قهرمان) داد تا پایش را از پله هواپیما بالا بگذارد یا امثال همان وزنه‌بردار تبلیغ دیگری از جنبه منفی بکنند.

نکته‌ی مهم این است که مسئولین باید مشخص و آزاد باشند. آزاد به این معنی یک نوع خودسانسوری در بیس روسای کادرهای اجرایی بوجود آمده. یعنی مثلاً من مسئول کاربستکال هستم. میدانم چه برنامه ریزی لازم است. میدانم چه کارها باید صورت بگیرد. اما فکر می‌کنم اگر هدفم را بگویم اجازه ندهند و مرا طرد کنند - این خودسانسوری لطفاً بقیه را در صفحه ۳۳ بخوانید

ورزش هم اگر عنوان شد. برای خانمها نه باین دلیل که برای خانمها مضر است. بنظر من فقط از جنبه پوشش آن مد نظر است. مثلاً بازی کردن بازیکن دختر با شورت ورزشی در مقابل عده‌ای مرد غریبه. این مسئله در زمان گذشته هم وجود داشت. یعنی در گذشته میخواستند و تمایل بیشتری

ساواک رکن اصلی حکومت کودتا

(۲۸)

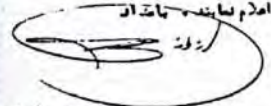
خبری محرمانه

۱۴ سپتامبر
از روزپستول / ۲۳۰

۴۴۰/۴۵۰

در باره فعالیت کردهای مسموم ایران

طبق گزارشات واسله بر صفاي شواهد و قرائن موجود پسر از مثلا شي شدن حزب دمكرات كردستان عراق بر همبري بازرانسي هستكي رويابله بيشترى بن اكراد مقيم اروا ايجا دگر بدده و اين رويابله از تحريكات عناصر چپ گرا و سا ابر ابر امان محسوف بدور نمانده است كما اينكه در نشرهايش كه اخيرا از طرف كره ها منتشر گردیده صراحتا ابر ا در رابطه با گروه باصلاح مجاهدین خلق را تشويه نموده اند . بنا بر این ما توجه به ضرورت آگاهي از هرگونه تلاشهاي اكراد مقيم اروا بويژه كره هاي ايرانسي و خواهنشداست دستخيز نمايد نسبت به شناسائي كره هاي ايراني مقيم كشور صوم (عناصر فعال مزد نظر است) و آگاهي از نحوه فعاليت هرگونه سازمانهاي وابسته به كره اندامسات لازم معمول و نتيجه را اعلام نمايند .



كردن رزمي از طرف منبع

۱۴ سپتامبر
۲۰/۱۱/۴۴

خبری محرمانه

دس
۶

اسامي مستعار در مكاتبات ساواک
شاه : منصور
فرح : تابنده
ثابتي : بامداد
نصيري : كارگشا
فردوست : پاكنام

ساواک حتی در امور کردهای
مقیم ارویا نیز دخالت داشت

هدف اصلی ساواک در داخل سرکوب کردن جنبشها در نطقه بود و در این راه در نطمع ، تهديد و اوعاب گرفته تا زندان و شكنجه و آدم ربايي و اعدام ، بعنوان وسايل سرکوبي مبارزين بكار ميبرد با اين وجود رند مبارزات مبارزين انقلابي خلق ، از جمله سازمانهاي چريکهاي فدائي خلق و سازمان مجاهدين خلق ايران آنقدر بود که هم حزبهاي کوبنده ساواک ميزدند و هم با نوشتن جزوا نسي اعمال شكنجه گران را در زندانهاي رژيم براي مردم فاش ساختند . ضربه کاري تر ، اين مبارزين واقعه سياهکل بود . . . که بعد از انجام آن ثابتي در پشت تلويزيون اعلام کرد همه چيز تمام شده در حالیکه فرداي آنروز "فرسيو" جلاد رژيم ترو رند همينطور اعدام نيك طمع ، عباس شهر - ياري و ظاهري ضربه هاي کوبنده ديگري بر بيگر رژيم و ساواک مخوف آن بود .

ساواک در خارج از کشور نیز همین هدف اوعاب و تهديد و آدم ربايي و

تومان ، نخستين بودجه آشکار آن بود و بودجه سري نيم نامحدود بود ههاروزها ، امريکاشينا "تمور بخنبار" را که آزمائش خون آشاميش را در پست رياست فرماندار نظامي حکومت کودتا به خوبي داده بود به رياست "ساواک" بر - کزيدند که سالها در اين سمت بود و سازمانی را دست داد که تا اين اواخر ، يعني پيش از انحلال و از هم ياشدگي بدست رزمندگان انقلاب بيش از ۶۰۰۰۰ عضو و يادو داشت که براي ارتجاع ايران و غارتگران جهان ، وسله اي موثر براي جاسوسي ، سانسور ، تعقيب ، شكنجه ، آدم دزدی و كشتار مبارزين بود و بصورت يكي از كوينده ترين ابرار سرکوب فاشيتي شاه خاش درآمده بود .

ماموران ساواک را مامورين "سيا" و ضدپوشيتهاي اسرا ئيلي تعليم ميدادند و ندرجا در قالب يكي از جنايگار ترين و مخوف ترين سازمانهاي پلسي درآمده بود .

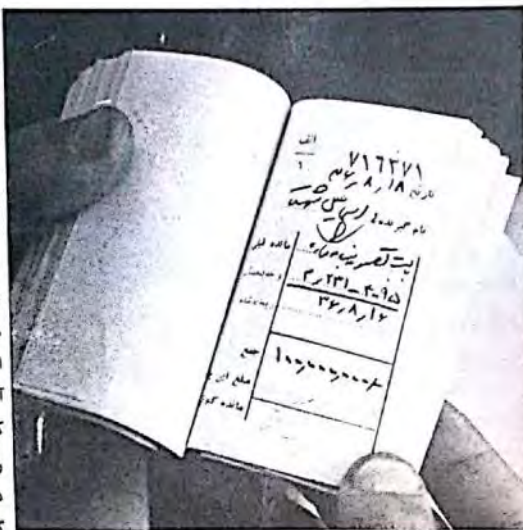
در جوامعی که اکثریت بوده ، زیر سلطه و مورد استثمار یک اقلیت ناچیز است . اقلیت حاکم برای تثبیت شرایط حاکم بر آن جامعه ، واداعه حاکمیت ظالمانه خویش از ابرار سرکوبي بهره می گیرند .

رژيم فاسد و منحط پهلوي نیز از همان ابتدا ن موجوديت خود چون ميدانست جز با کمک جنابيت و كشتار مردم قادر به ادامه حيات ناست ، بعد از آنکه اميرالبيستها و ارتجاع داخلی و در راس آنها دربار به کمک اوباشاني چون شمان بي ح و با پرداخت ميليونها دلار نتوانستند با كودناي سنگي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سلطه سياه ترور و خفقان را بر مردم حاکم سازند با اعدام روزهها فاطميها و سوزاندن کریم پورها و مسعودها و گروه گروه افسران آزاد خواه به دست آسوده خود را ، با خون بهترين جوانان ايران آلودند . با کمک کارگزاران "سيا" برای تمرکز بخشیدن به تهاجم عليه مردم سازمان امنيت را بنيان نهادند که بيست و هفت ميليون

۱۴ سپتامبر

شکجه و مرگ را، برای دانشجویان و ایرانیان مترفی خارج از کشور اعمال می-کرد. توطئه‌ای رژیم علیه کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی، زمانی با تهدید و توقیف گذرنامه اعضای کنفدراسیون، و تحت فشار گذاشتن خانواده‌های جوانان برای پراکنده کردن دانشجویان انجام میگرفت. برای انجام این منظور شبکه‌های گسترده در خارج از کشور بوجود آمد و مطمئن‌ترین و کارداران ترین مامورین ساواک بخارج اعزام شدند از آن جمله سرلشکر علوی کیا که دفتر جاسوسی خود را در شهر کلن برپا کرده و برنامه‌ها و توطئه‌های ساواک را در اروپا رهبری میکرد.

برویسز خوانساری هم بود که سازمانهایی برای فریبکاری دانشجویان ترتیب داده بود و جاقوکتان و اوباشان دریاری در آلمان برای سرکشی و از هم پاشیدن تظاهرات پرشکوه دانشجویان که پس از جندی علیه شاه انجام میگرفت،



جمع آورده بود و از سویی با استفاده از عناصر خود فروختنای مانند "گورش لاشایی" جاسمی و فیروز فولادی، با انتشار جزواتی دست به تبلیغات بسود رژیم و جلادان آن میکرد. با اینجبال کنفدراسیون جهان توانست مبارزات خود را تشدید بخشد بطوریکه همزمان با اعدام "گلرخی" و دانشیان و اعدامهای بی‌دری از مبارزین داخلی کشور، افشاگریهای وسیعی را بر علیه رژیم آغاز کردند و سرانجام در جریان حمله به مرکز اروپایی ساواک در ژنو مدارک بسیاری از فعالیت‌های ساواکرا بدست آوردند و همه آنها را در کشورهای انگلستان، سوئیس، سوئد، اطریش، آلمان، فرانسه، هلند و آمریکا منتشر کردند، این اسناد بیانگر ضعف و زیونی رژیم مغزوپهلوی و اربابان امپریالیستی اش در مقابله با نیروهای خلق بود و نیز گواهی میداد که رژیم پهلوی، ماهیتا وابسته به امپریالیسم جهانی خاصه امپریالیسم امریکا و سگ پاسان، آن در





منطقه است .

برای اینکه به پارامی از اسناد اشاره کنیم و مفاهیم زشت و نوطشه آمیز آنها را دریابیم به پارامی از کلمات رمز که در نامه های بکار رفته اشاره می کنیم :

" آب نبات ، میکروفن ،
 باران - مطالب
 باروت - تلاش
 آموزگار - سفیر
 احاطه ، آشکار
 احتیاط - رهبر عملیات ،
 اصالت ویژه
 اسوکینگ ، ویژه
 پایبون - ماموریت
 پیروز افسر
 پیشاهنگ نظریه
 تسبیح ماه
 تلاوت تصویب
 تولید - سرویس
 طالب مدرک

سابق مسافرت

نزکت خدمت
 نزهت ، احتیاج

و اسم مستعار آدمیا ومراكز ساواک در اروپا
 آزرنگین ، ملک مهدوی - آقرین شهنار ،

بامداد ، پرویز ناهتی ، پاکنام ، فردوست
 تابنده ، فرح ، قادر ، ولیمید ، کارگشا ،
 نصیری - منصور - شاه

سرپرست ساواک اروپا نیز عبارت بودند
 از آلمان غربی : جوان (که در دادگاه انقلاب
 محکوم و معدوم شد) پارسا کیا اطریش -
 خاطری ، انگلستان معین زاده ، ایتالیا -
 سیار محمودی - ترکیه ، قاسمی - جماری
 فرانسه کیگوسی ، هداپتی ، فرهادی .
 سوئیس مالک مهدوی ، حسن افتخاری
 مرناس تهرانی و

و اینها ، حتی بر فعالیت کردهای
 مقیم اروپا نیز نظارت داشتند برنامهای از
 نامتی (بامداد) درباره فعالیت کردهای

مقیم اروپا اشاره می کنیم :

در این نامه آمده است :

طبق گزارشات واصله بر بنیادی شواهد

و قرائن موجود پس از منلاشی شدن حزب
 دموکرات کوردستان عراق بر رهبری بازرانی
 همبستگی و روابط بیشتری بین افراد مقیم
 اروپا ایجاد شده و این روابط از تحریکات
 عناصر چپ گرا و سایر ایرانیان منحرف ،
 بدور نمانده است کما اینکه در نشریاتی
 که اخیرا از طرف کردها منتشر شده صراحتا
 ایجاد رابطه با گروه باصطلاح مجاهدین
 خلق را توصیه نموده اند ، بنابراین با توجه
 به ضرورت آگاهی از هرگونه تلاشهای افراد
 مقیم اروپا بویژه کردهای ایرانی خواهشمند
 است دستور فرمایید نسبت به شناسایی
 کردهای ایران مقیم کشور مربوط ، (عناصر
 فعال مورد نظر است) و آگاهی از نحوه
 فعالیت هرگونه سازمانهای وابسته به کرد
 اقدامات لازم معسول و نتیجه را اعلام
 نمایند .

ادامه دارد





این تحصیل کرده‌های آتش فروش

کار بجای کشیده!

سر تاسر خیابان
مصدق
را فروشدگان
تحصیل کرده
اشغال کرده‌اند

و سایر افراد تحصیل کرده‌ای که عمرشان را به خواندن و تجربه کردن برآورده‌اند که برای خودشان و مملکت خودشان چیزی باشند، باید کارشان این باشد... آنها نمی‌توان از وجود اینها در کارخانه‌ها بهره گرفت. انگاش دولت افلاسی در کار کارهای افلاسی بسیار که در پیش دارد به این یکی هم که در حد خود مهم و حیاتی است توجه داشته‌اند. از: شهاب، ع

خانم‌ای کار میکرد که در حراب اعتصابات ورشکسته و تعطیل شد و حالا زن و شوهر بود و نبودن را روبرویم گذاشته سرمایه‌ای درست کردند و بانک را خودشان کاروازی ساختند که خانه‌شان هم شده است، زن سگ‌بند من از کار کردن ابا ندارم حتی رتالهای اطراف را خودم جمع می‌کنم... اما بعضی آدمها روی لجاجت رتالها را جلوی کاروان یا در جوی میریزند. میخواهند هر طوری شده ما را از اینجا فراری بدهند... ولی ما استقامت می‌کنیم و منتظریم افلا بماند به نعر برسند. البته معترف هستیم که بی‌وعی، مزاحمت فراهم کرده‌ایم و سدره دینگران شدایم ولی چه میشود کرد. مردم ما را تحمل کنند ما هم با مشکلات می‌جنگیم با امید اینکه مسائل حل شود... و یک ششوال آب با یک مهندسین مکانیک

بسیار ساده صاحبانش دو نفر هستند که دکان سیار خود را با سی و پنج هزار تومان پیش-فقط خریده‌اند هر دو فارغ-التحصیل مدرسه عالی راه و ساختمان هستند، از ۶ تا ۸ سال بقیه کار مهندسی و مشاوره دارند، چهارم‌ای است بنگار شده‌اند. و به این کار افلاسی ویت زدماند. یکی‌شان می‌گوید: پیاز سالیها تحصیل عاقبت کارمان به ساندویچ فروشی کشیده شده البته ناراضی نیستیم چون بان همسر و فرزندان خود را تا من می‌کنیم ولی چرا از تجربیات ما و تحصیل ما استفاده ننمود. سومین کاروان به زن و شوهری تعلق دارد که از ۵ ماه قبل تا بحال بعلت بنگاری جلوی ورودی پارک کارشان را با گذاشتن یک میز کار بیاباد فرو شروع کردند، شوهرش مهندس الکترونیک است زن فوق دیپلم دارد. آقای مهندس در کار-

و است پارک شده و دو جادر در پیساده رو نصب شده و حواسپانی که اکثر لباس و نون لباس و دکتر و مهندسی دارند دست اسدر کار فروش اعده و اشره هستند. با بعضی از این جوانان افلاسی از نزدیک دیدار و گفتگو داشتیم. حلوی جام جم. یک کامیون ایساده، که بجای بارکسی بصورت بومی رستوران سیار درآمده، جای. نونابه سوسیس و همسر گرمی فروشند. در اداره این رستوران سیار ۵ نفر تریک هستند که به نفرشان لباس دارند، بیکفرشان دکتر و آخری دیپلمه است. کامیون را روز / ۲۰۰۰ ریال اجاره کرده‌اند و با همین مختصر زندگی خودشان و خانواده‌شان را اداره می‌کنند. پیش از این در شرکت‌های خصوصی کار میکردند حالا که کار رونق ندارد ساندویچ می-فروشند کمی با این تر کاروازی

اگر دولت افلاسی، بیرواست بعضی افلاسی عمل نمی‌کنند یا در کارهایش کند پیش میرود. هموطن افلاسی بازرگی به کارهای افلاسی حالسی دست زدماند. مثلا اینکه، با کامیون کاروان، و است بار و با صمبه و حرکتی که در کار بیاباده‌روها زدماند، به کار فروش انواع اعدهجات پرداخته‌اند و از اثر گرفته تا کتک و بلایحان میرزا-فاسمی و انواع ساندویچ‌ها در معرض چشم و دل معمولاً گرفته مردم گذاشته‌اند و کسب بیرونی هم دارند... و البته این هموطنان افلاسی که این کارهای افلاسی را آغاز کرده‌اند و به انجام میبرند، حرفهای جالبی دارند که بر شنیدنی است. جمعی از این جماعت افلاسی در خیابان دکتر مصدق، حدود جام جم تا پارک ملت جمع آمده‌اند و تنها در همین محدوده فریب ۲۰ دستگاه کامیون، کاروان



سفر



منطقی هم بود همین دلیل ، آن علامت بزرگ سؤال را شکل میداد و برابرنگاه من نقش میزد : چرا چرا چرا ؟

اما اینبار مجال برای پاسخ باین "چرا" نمانده بود . تا آمدن او وقت بود اما برای تصمیم ، برای ماندن و برای رفتن مجالی حسی و حالی و بهانه و دلیلی که مرا بر پای خود استوار کند یا بگیرزند نمانده بود . شاید دلیل این بود که تو بودی اما دیگر بینش واقع بینی را نداشتم در من چیزی شکل گرفته بود ، در من حسی می جوشید که مرا در آن لحظات بخصوصی از واقعیت و از حقیقت وجود تو که همان علامت سنگین سؤال برابر چشمان من بودی و همان بهانه گریز ، دور میداشت حالا من برای آمدنم و برای ماندنم ظاهراً "دلیلی" داشتم ، هرچند نااستوار ، هرچند بی منطق و

دور از حقیقت و انصاف . اما همین ، مرا از حرکت باز میداشت و در نیمه راه ماندن و رفتن ، در برزخ تردید نگاه میداشت ، نمیدانم تو که دوست من هستی و البته چند سالی است بدلیلایی که خودت میدانی از من دور ماندی ، از من و زندگی چه میدانی . ولی حتماً "این را" میدانی که من نویسنده و شاعر گننام این شهرم . و این گننامی از زمانی رنگ گرفته است که من در فضای گرفته خانمام ، این چهار دیواری سرد و خالی از عشق محبوس ماندم .

میدانی ، من از دواج - کرده ام یک ازدواج شتاب زده و بی عشق و حتی بی منطق و

با این تساوی ، سماجی دارند بهرحال همانطور که گفتم قرار ما عصر یک روز یکشنبه بود . میپرسی کجا ؟ خیلی ساده کنار یک خیابان شلوغ ، جایی که مردم بیشتر متوجه خودشان هستند تا دیگری آنجا ، در ابتدای خیابان من درون اتومبیلم بانتظار او نشسته بودم ولی راستش هیچانسانی را که یک مرد ، هنگام دیدار زن دلخواهش دارد ، نداشتم . بیشتر نگران بودم تا خوشحال . افکار عجیبی سرم هجوم آورده بود و علامت سنگین سؤال بصورت یک پاندول بزرگ در برابر چشمانم حرکتی مداوم و یکنواخت آغاز کرده بود و صدایی در گوشم میگفت :

نهایتم بگیریم . اما راستش نه در ایستادن و ماندن قرار می داشتم . نه برای گریختن پای گریز . اصلاً " نمی دانستم برای چه باید بآیستم و برای چه باید بگیریم و اگر میخواستم بگیریم ، چرا آمده بودم ، در حالی که نه زنجیری به پایم بود ، نه جبری مرا باینجا میکشید ، با اینحال آمده بودم و حالا حس گریز ، حس روی گردانی از او پیش از آمدنش مرا وسوسه میکرد و قرار آرام را میبرد . پیش از اینهم یکی دو بار بهمین صورت به این معاد کذایی آمده و پیش از آنکه او را به بینم رفته بودم و البته این رفتن نا بهنگام هیچوقت جز گلابهای مختصر و جز بهانه های ساده چیزی بدنبال نداشت . همان گلابهای معمول و بیپایانه های ساده که البته روی آن مختصر ، یک دلیل بزرگ ، عمیق و

این نامه را بعنوان یک اعتراف ، یک بازگویی حقیقت از مردی که می شناسی و ناخواسته از او نفرت داری ، بخوان ، دوباره بخوان ، سه باره بخوان و بعد ، مجالش کن و بس دور بباندا زیا به آتش سیار و بسوزان اینها ، حرفهای مردیست که بنظر تو گنجهکراست چون یا بحریم زندگی تو نباشد و دست بدست زنی داده است که تو دوستش داری و وزن زندگی توست . البته لابد این حرفها و گفته ها ، نکته های نهفته - است که تو از آنها آگاه نیستی و در این ناآگاهی و دوری از واقعیت ، تصورات گنگ و مبهمی را در نظر آورده ای که مرا در چشم تو گنجهکرا حلوه میدهد . قصه را از ابتدا نمی گویم ، چون بهرحال هر قصه آغازی دارد و همراهی با شکلی آغاز گرفته است همچنان که پایان آن - حایی می باید .

من از آخرین دیدارمان از آن معاد کذایی عصر یکشنبه حرف میزنم و بعد به شرح ماجرا ، آنطور که پیش آمد و آنطور که رنگ واقعیت یافت ، میپردازم .

تو هم حتماً "وقتی ، حایی ، گاهی بازگشتی قرار می داشتی و لحظات انتظار را با همه هیجانانت دنبال کردی . منظرم بعد از ازدواج نیست ، تا حائیکه میدانم تو همیشه به خانمات و خانواده ات وفادار بودی و این مورد نادری است در ما مردها ، اگر چه باره ای از زینبا هم این روزها کم از مردها نیستند و در دست یابی

فقط به بهانه تنها نبودن ، خالی نمودن و خلوت و خانه ای داشتن . بپرسی با کی ؟ با یکی از همان دخترهای خیلی معمولی که اینجا و آنجا سر راه آدم قرار میگیرند و امروز میآیند و فردا میروند و این یکی آمده بود و ترفته بود . چرا ؟ نمی دانم شاید او هم برای خود بهانه ای داشت که من نمیدانستم . من از او هیچ چیز نمی دانستم و حتی برای دانستن چیزی از او و شناختن او تلاش نکردم . با اینحال بی هیچ خواست و علاقه و رغبتی که احیاناً "عاشقانه" هم باشد با او ازدواج کرده - بودم نا باصطلاح پاسخی به بهانه های گاه و بیگاه دلم داشته

باشم و به عادات زندگی به پیوندم . که این پیوست هم متأسفانه معقول و منطقی نبود و فرجام خوشی نداشت و سرا از آنچه پیش از آن بودم دورتر میداشت و نا پست ترین مرحله یعنی بی تفاوتی و بهبودگی سقوط میداد و من نا بخودم آدمم ، دیگر نه شاعر شهرم بودم نه نویسنده ای که گاهی قصای حدیثی ، حکایاتی قلمی میکرد و صاحب دفتر و کتابی بود و حالا تنها شمر من ، کلام من و

خورشید



کتاب من پرک کوچکی که روح نکیده و تن خسته خود را با او بسته بودم و با او و بخاطر او بزندگی سردخالی از نادانم ادامه میدادم. آشنایی با او در این ایام پیش آمد. او تو را داشت و در کنار تو یک زندگی خوب و ایده آل مرد خوب، زندگی خوب و درست عکس آن چه من نداشتم. با اینحال نمیدانم چطور و چگونه بمن دلپسته بود. خودش میگفت "فقط بکار تو را دیدم و فقط

زندگی ما درست بنظر نمی آمد، اینکه زنی به یک دیدار عاشق مردی شود یا بشنیدن یک کلام یا شعری از او فریفته اش گردد آنقدر که گرمی کانون خانوادهاش و خوشبختی و سعادت را که داشت نادیده انگارد و یا حد اقل بخواهد همه را باهم داشته باشد. با فسانه بیشتر ممانند تا حقیقت. یا حداقل نوعی اغراق است که در باور کسی نمآید. ولی واقعیت داشت او تو را و مرا یکجا میخواست و زندگیش را نیز، میخواست سردش را و خانوادهاش را داشته باشد، بی آنکه خللی و خدشهای بزندگیش وارد شود و در عین حال به بیگانهای چون من از نزدیک یا دورادور عشق بورزد. این را وقتی دانستم که دانستم همسرتوست و من میدانستم تو مرد خانوادهای و زندگیت را برای همسرت میخواستی و خوشبختی آنهاست خوشبختی توست و این شناخت از تو و آن گفته ها و شنیده ها از او مرا به شگفتی و نا باوری میکشید.

من آنروزها، تلخی و غم زندگیم را پر کرده بود و کم کم در خلا، بیهودگی کم میشدم بخصوص که همسر با سردی و اصرار چندش آوری میخواست هرز بودن، بیپسوده بودن و گاهی اصلاً "نبودن" مرا بمن بقولاند و حرفها و کارهای او هستی ام را به نیستی و تباهی کشید. در این حال شنیدن حرفها و کلمات شیرین و مهربانانم ناز رسیده، اثر خاصی در من داشت و در من کم کم احساسات خفته و مرده های را بیدار میساخت.

با اینحال چون ماجرائی واهی و پوچاش میبنداشتم سعی داشتم با بی تفاوتی از کنارش بگذرم. ابتدا فقط تلفن میکرد. آنهم نه هر روز، شاید دو هفته یکبار شاید دیرتر... و هر بار میگفت بدیدنش بیاندیشم و برایش کافی بود که فقط من بدانم هر کجا هستم و چشم و دلی را بدنبال دارم و این نیز بر شگفتی من مافزود. بخصوص احساسات شاعرانه و افکار ظریف و نکته های شبرینی که در کلامش بود به کنجگاویم میکشید. سرآخریک روز خودش گفت میخواهد مرا ببیند و من او را دیدم. آن میعاد. این میعاد نبود، جایی بود دقیقاً "مان خانه من و تو، در خم یک کوچه... در وقتی تنگنای یک زمان کوتاه. وقتی دیدمش زیبایی چیره اش و آراستگی موهایش، و بران زندگی اندامش، لحظاتی چند مرا مجذوب او ساخت و با شیفتگی نگاهش کردم ولی بعد بیساز آوردم که این جذب معنایی ندارد و نمی تواند بجایسی بیاید. آنروز بعنوان نخستین کلام، برای من شعری خواند که خودش سروده بود. شعرش زبان احساس و بیان هیجان درون خودش بود و عجیب بر دل من شاعرگشته می نشست. با اینحال هشیارانه بر خود تهنیت زدم و زبان به موعظه و پند او گشودم که زندگیش را، خوشبختی اش را به تصاویر مبهم خسسال و رویاهای دور و دیر با نیازد، با و گفتم خوشبختی اش را با

بدبختی من یک کاسه نکند که ترکیب مناسبی نیست. گفتم: زندگیش را دوستی به چسبید که بدست بیگانهای بتساراج نرود. از زندگی من پرسید: گفتم: من خوشبخت نیستم، من عشقی ندارم اما در این حال دست عشق تو را نیز نمی فشارم و آنچه را که ندارم با آنچه که تو داری معاوضه نمی کنم تو خودت باش و زندگی ات. من خودم هستم و زندگی بی رنگی که دارم. وقتی رفت بنظرم مجاب شده بود. منطق من، منطق فریب نبود. حقیقت بود و این حقیقت بیشتر از آنکه چیزی بمن به بخشد او را برای خودش و زندگیش حفظ می نمود. اما چندی بعد شاید شاه، شاید یکسال، بدرستی نمیدانم، باز سراغم را گرفت گفت حرفهایم را پذیرفته است ولی نمی تواند خود را از احساسی که دارد دور و غریبه نگهدارد و در این ایام بر سر این احساس آنقدر با خود جدال داشته است که مردش نیز آگاه شده است. بنظرم خودش همه چیز را برای تو گفته بود و تو با اینکه بر این ماجرا آگاه شده بودی. با سادگی و صفا و شاید با منطقی که برای خود داشتی، گناه نکرده اش را نادیده گرفتی و مثل من، بتصور خود با پند و اندرز مجابش کرده بودی که البته درامی نداشت و او باز سراغم من آمد. بعد از آن دوستی با هم قرار دیدار گذاشتیم بقیه در صفحه ۲۲

هیبولیت سبزی که اهالی برک او را بابا هیبولی صدا می‌زدند به گروهی از بچه‌های مدرسه که روی تن‌های ساحل‌جست‌وخیز می‌کردند، خیره شده بود. آنان کم و بیش برهنه بودند و با سیما و پاهائی برونزی‌رنگ در برابر امواجی که جلوی پای آنها فرو می‌نشست، فریاد زنان می‌دویدند. آفتاب سوزان بود اما هوائی که از وسط دریا می‌آمد گرما را تخفیف می‌داد. آب دریا بالا آمده بود و عرض پلاژ از صد متر تجاوز نمی‌کرد.

صدای کودکانی رسته افکار پیر مرد را از هم گسست:
بابا هیبولی نانالی منتظر شمامت.

پیر مرد به عقب برگشت. پیر بچه دوازده سالگی کنارش ایستاده بود و بچه‌ها نگاه می‌کرد. گوئی بازی آنان او را به طرف خود می‌کشید. بابا هیبولی پرسید:

— نانالی ترا فرستاده است؟

و بدون اینکه منتظر جواب شود به طرف تپه‌های شنی که خانه‌های چوبی ساحلی پشت آنها بنا شده بود برافزاند. او شتابان پیش می‌رفت و با خود فکر می‌کرد که چه اتفاقی ممکنست افتاده باشد؟ راه میان بری را از میان دو ویلا پیش گرفت به خیابان تپه‌ها که موازی دریا بود، گام نهاد. نگاه او متوجه کلیه‌ای بود که بین دو قطعه زمین قرار داشت. در آستانه در کلیه نانالی به انتظار او ایستاده بود. پیر مرد از باغچه کوچک جلوی کلیه عبور کرده و خود را باورسانده با لحنی نامطمئن پرسید:

— تو دنبال من فرستادی؟

نانالی کاغذ آبی رنگ ناشده‌ای در دست داشت. پیرمرد با دیدن کاغذ موضوع را فهمید. عرقی را که روی پیشانی‌اش نشسته بود پاک کرد و کاغذ را که پیر زن به طرف او درواز کرده بود گرفت و در حالیکه آنها باز می‌کرد پرسید:

— از مادام دلوناست؟

نانالی که وارد کلیه شده بود جواب داد: — آری!

بابا هیبولی این جمله را روی کاغذ خواند: "امروز ساعت سه بعد از ظهر به برک می‌رسیم. دلونا."

پیر مرد هنوز جلوی در ایستاده بود. نانالی از داخل کلیه او را صدا زده پرسید:

— تو الان به آنجا می‌روی؟

بابا هیبولی مرددانه او را نگاه می‌کرد. نانالی افزود: — پس کلیه‌ها را بردار و برو، اما دیر نکنی.

مقبیره

نویسنده: زان تایلور

مترجم: علیرضا میمنی



پیرمرد بدون اینکه به پشت سر خود نگاه کند با عفرار گذاشت و فاصله بین عمارت و باغ را با وحشت طی کرد.

ملاح پیر دسه کلید را از روی گنجه برداشت و اهسته دور شد. پیر زن باز فریاد کشید:

— فقط پنجره‌ها را بارکن، برای مادام دلونا توضیح خواهی داد که تلگراف او سرطبر بدست ما رسید.

بابا هیبولی از حمایان نیه‌ها تا سیصد متری پیش رفت و جلسوی آخرین ویلای دست چپ توقف کرد. در مقابل او بنشای قرار داشت که در گونه و کنارش گلپای زرد و آبی خودرو بچشم می‌خورد. در طرف چپ نیه‌های ساحلی که سان حصار می‌درا و جلگه کشیده شده بود قرار داشت. اسم ویلا با حروف سفید روی پلاک آبی رنگی نوشته شده بود. ناخدهای پیچکی که از سر در ویلا آویزان بود روی پلاک را می‌پوشاند. پسر مرد ناخدهای زیادی را از روی آن کند. کلمه "دانورا" از لابلای سرگه‌ها ظاهر شد، او معنی دانورا را نمی‌فهمید و با اینکه برایش گفته بودند که این نام یک گاه بومی است معینا نمی‌دانست که چرا این نام را برای ویلا انتخاب کرده‌اند.

بابا هیبولی در ویلا را بست و داخل باغ شد. مادام دلونا هر سال تابستان موقع اقامت در برگ باغیانی می‌آورد که با عچه‌ها را مرتب کند و علف‌های هرزه را بچیند ولی در مدت ده ماهی که ویلا را ترک می‌کرد گل و گیاه خودرو تمام سطح باغ حتی خیابانهای آنرا فرا می‌گرفت. این باغ نسبتاً بزرگ بود و تا نیه‌های شنی ساحلی کشیده می‌شد. در وسط باغ عمارتی قدیمی به چشم می‌خورد که رنگ آن در اثر مرور زمان از سبز رفته و دیوارهای آنرا پیچک‌های وحشی پوشانیده بود. بابا هیبولی از پلکان جلوی عمارت بالا رفت و مقابل در توقف کرد و در میان دسه کلید به جستجو پرداخت. کلید را در سوراخ قفل کرد ولی هنوز آنرا نچرخانده بود که در باز شد. پیر مرد تعجب کرد. آیا آخرین باری که به ویلا آمده در را نبسته است؟

پس از لحظاتی تردید وارد راهرو شد. این راهرو سراسر ساختمان کشیده شده بود و به دهلیزی که پنجره‌های آن را شیشه‌های رنگین تزئین می‌کرد ختم می‌شد. پیر مرد وارد سالن شد و کرکره را گشود. سوی سم اطاق‌ها را پر کرده بود و فشری از گرد و خاک ااتانه را می‌پوشاند. صدلی‌ها زیر روکش محفی بودند. سالنهای پیش قبل از رسیدن مادام دلونا پر مرد روکش‌ها را جمع می‌کرد ولی امسال دیگر فرصت این کار را نداشت از خود می‌پرسید که چرا دو روز پیش به او خبر ندادند. در دهلیز، آفتاب که از پشت شیشه‌ها به داخل می‌نابید تصاویری به شکل لوزی‌های قرمز و آبی برکف دهلیز درست می‌کرد. پیر مرد در دهلیز را گشود. ناگهان در سمت راست خود چشمش به چند لکه تیره افتاد که یکی از آنها روی زمین کشیده شده بود. خم شد و با نوک انگشت یکی از لکه‌ها را لمس کرد. ماده قرمز و لزجی به انگشتانش چسبید. فکر کرد خون است. آیا حیالاتی شده بود؟ پیر مرد رانو بر زمین زد و انگشت خود را روی لکه بزرگتر گذاشت. حدس او درست بود. بنظر می‌رسید که این لکه‌های نیمه گرم خون باشد. پسر مرد نگاه خود را به راهرو دوخت و نا پلکان ادامه داد. وسط راهرو دری‌نیمف باز بود. از این دربه سالن کوچک وارد شد و پنجره را گشود. در گوشه‌ای دو صدلی پهلوی هم بچشم می‌خورد. پسر مرد به یاد داشت که آخرین باری که به ویلا آمده بود صدلی‌ها را دور میز چیده بود. لاسب در غیاب او اشخاص ناشناسی به ویلا آمده و جلسای محرومانه دانشمندی.

هیبولی از طاق خارج شده خود را به انتهای راهرو رساند. در این نقطه پلکان نسبتاً عرضی طبقه هم کف را به طبقه اول مربوط می‌کرد. در طبقه اول هشت اطاق کوچک قرار داشت که همه به راهرو باز می‌شد. پسر مرد وارد اطاق اول سمت راست شد. نور خورشید از لابلای کرکره عبور کرده و اطاق را تا اندازه‌ای روشن می‌کرد. هیبولی پنجره و کرکره را باز کرد. ناخدهای نیلوفر و پیچک پنجره را از هر طرف محاصره کرده بود.

کوچه ساحلی در زیر نور خورشید می‌درخشید. بابا هیبولی در فکر لکه‌های خون کف راهرو فرورفته بود که بیکاره یادش آمد که در زودی ساختمان نیز باز بوده و بدون شک باید بین این دو موضوع ارتباطی وجود داشته باشد. از اطاق خارج شد و چند قدم داخل راهرو پیش رفت ولی ناگهان صدای سقوط شیشی به زمین او را در جای خود میخکوب کرد. بنظر می‌رسد که صدا از یکی از اطاق‌های مجاور باشد. در فاصله سه متری ملاح پیر برده رنگارنگی که جلوی پلکان انبار آویخته شده بود بچشم می‌خورد. وسط برده تصویر رنی هندی که تالی ارغوانی به بدنش پیچیده بود نقاشی شده بود. برده مثل اینکه در جریان باد ملایمی قرار گرفته باشد، به آرامی تکان می‌خورد. بابا هیبولی تصمیم گرفت برده را کنار بزند و نگاهی هم به داخل انبار بیندازد. قدیمی به پیش برداشت ریشه‌های پائین برده با هر حرکت زمین را جارو می‌کرد. ناگهان پیر مرد متوجه شد که یکی از ریشه‌های برده با لکته‌ی تماس دارد و با هر حرکت لکه را با اطراف پخش می‌کند. بابا هیبولی بیکار دیگر به تصویر بیجان رن هندی نگاه کرد و بعد به سرعت برگشته و راهرو را طی کرد و خود را به طبقه هم کف رساند. وقتی سخاوت از جلوی در سالن رد شود دوباره همان صدای قبلی تکرار شد ولی این بار پیر مرد بدون اینکه به پشت سر خود نگاه کند باغفار گذاشت و از عمارت خارج شده در را بست و فاصله بین عمارت و در باغ را در چند لحظه طی کرد و خود را به کوچه رساند و در آهنگسی را بست. نفسی راحت کشید و نگاهی به ویلا انداخت. کرکره سه تا از اطاق‌های طبقه اول بسته بود و با اینکه کسی در ویلا نبود معینا ظاهر آن اینطور نشان می‌داد که عمادای در آن زندگی می‌کنند.

در ایستگاه راه آهن، مادام دلونا از غیبت بابا هیبولی سخت دچار تعجب شد و پیش خود فکر کرد که لاید تلگراف به دست او نرسیده است. مادام دلونا زنی پنجاه ساله بود که قدی کوتاه و جشای کوچک ولی قوی داشت. دو دختر زیبا و قد بلند که برادر زاده‌های او بودند او را همراهی می‌کردند. در برخورد اول انسان فکر می‌کرد که این زن معلم یا پرستار دو دختر است ولی از لحن آمرانای که مادام دلونا در حین صحبت با آنها داشت، این فکر از سر انسان خارج می‌شد.

مادام دلونا پس از اینکه از پیدا کردن بابا هیبولی مایوس شد، نوه‌های خود را صدا زده گفت:

— شما بابا هیبولی را ندیدید؟

و بعد بدون اینکه منتظر جواب آنها شود ادامه داد:

— بهتر است ما ماشینی کرایه کنیم و خود را به ویلا برسانیم. بابا هیبولی بعدا می‌آید و چمدان‌ها را می‌برد.

در همین لحظات که مادام دلونا دنبال بابا هیبولی می‌گشت، بابا هیبولی با دو تن از افراد پلیس برک از جلوی در آهنی ویلای دانورا گذشته و داخل ویلا می‌شدند. این دو نفر یکی ورثه کلانتر برک و دیگری ربوبیر بریرس اداره آگاهی بود. ملاح پیر آن دو را تا دهلیز همراهی کرد و با دست‌های لیسوز خود لکه‌های خون را که کف راهرو ریخته بود به آنها نشان داد. کلانتر از او پرسید:

— کلبه‌های ویلا فقط در اختیار شماست؟

— بله آقای کلانتر.

— چند وقت است به ویلا نیامده‌اید؟

— نفرها "پانزده روز است؟

ربوبیرا انگشت یکی از لکه‌ها را لمس کرد. کلانتر چشمان خود را به او دوخته

سفر با خورشید

بقیه از صفحه ۱۹

ولی من هر بار مرد در قسم و معموم گریه‌م در حالیکه هنوز نه دلیلی برای رفتن داشتیم به بیانه‌ی برای گریز یا اگر داشتم مثل همیشه نامعمول بود . ولسی آنروز، آنروز من از یک حنگ بزرگ در خانام بارگشته بودم . حسنه و دلنگ بودم و برای هر عملی که تلاشی و انعام باشد آمادگی داشتم و او بیانه و وسله خوبی بود . نه ، این عنوان خوبی نیست . ایسن زن خوب ، نمی‌توانست برای من بصورت وسله درآید . . . اما می‌توانست تسلی ام دهد . و آرامشی را که نداشتم بمن بازگرداند . بنظم می‌توانستم در کنار او آرامتر باشم . بهتر فکر کنم و بهیر حال راهی برای گریز از این تنگنا بیابم . . . این حس و این نیاز روحی من از یکسو و نحو بصورت یک تصویر مبهم از مردی که مفوم است و زن دلخواهش نسلی دل دیگرست ، از سوی دیگر ، مرا در برزخ تردید فرو برده بود . تا این اندیشه‌ها از سرم میگذشت ، آمد ، با شرمینی سلامی گفت ، آرامی کنارم نشست . من نگاهش کردم ، مثل همیشه زیبا و ظریف بود . اما در نگاهش جلای بود که پشت از آن ندیده بودم . لببایش رنگی داشت که سه تراب میسرد و سرا و سوسه منمود و لخنه هوس - انگیزی که روی لببایش بود فرارم را می‌برد .

سرای آنکه فرصت اندیشه‌های داشته باشم سرراه انعام . جای بخصوصی نداشتم بروم . این بود که بعد از کمی سرکشکی در حجاب‌های تلوع خیز و عمور از دوزخ ماشینها از شهر راه بدر بردیم و خارج شدیم . عمر یک روز کونواه زمسانی بود ، خورشید مبرفت

که به غروب بشنیدم و ماهم بدنال خورشید داشتیم و در سفر غروب بدر فاش میگردیم ، بنظر میسید ، خورشید سباز سرعت رفتنش گاسه است که با ما همراه باشد و ما را نظاره کند .

ما در کنار هم بودیم و در کنار ما بهایانهای برهوت و ماشینها که گاه بگاه با سرعتی سرسام‌آور از کنار ما می‌گذشتند ، پشت سر ما شهر بود که دور میشد و پیش روی ما ، جاده . . . راهی که نمی‌دانستم یکجا سانجامد . . . ولی میدانستم که میخواهم با هم در کنار هم باشم . . . از ابتدای راه حرف ما حرف شعر و حرف - احساس لطیف عاشقانه و حدیث عشقی بود که او داشت و من نیازمندش بودم . . . من آرام شده بودم و آرامی به حرفهای شیرین او گوش میدادم و گاه بگاه او برای من و من برای او شعری میخواندیم . ما خورشید همراه بودیم ، خورشید و غروب هر دو در ما بود و ما صرفتیم به شش بسیاریم . در این حال راه درازی از شهر دور شدیم ، وقتی حسنه از راه در جاسی در آن شهرک کوچک دور از حساده ایستادیم هنوز خورشید بود و در اقی معرب لحظه به لحظه فروتر مبرفت و سینه آسمان را با شش می‌کشید من به خورشید که بصورت یک گل آتش درآمده بود و به چیزها و که در انعکاس نور خورشید جلونای خاص گرفته بود میگریستم و میان ایندو تصویر تو را که با نوعی معصومیت به من او نظاره میکردی و از تصور اینکه فریبت میدادیم در خود میگریستی . این احساس و دید و تصور من بود که در آن حال سباز من دست نمی‌گذاشت ، ولی شاید

او چنین تصویری را در ذهنش و چنین تصویری را در خیال نداشت او فقط به عشق میاندیشید و در این اندیشه بهینش واقعیت را نداشت بهینش لحاظ با طیب خاطر و سادگی و صفای باطن ، نرم نرمک در آغوش من خزید ، سرش را بر شانه‌م نهاد و عطر موهايش را در منام با شید بعد بی‌آنکه پروا کند ، لببایش را روی لببایم کلید کرد من بهت زده نگاهش کردم و خون در چهره‌م دويد و آتش تندى درون رگهایم ریخت عطر موی او و بوسه‌اش بی‌نابم کرد . . . یک لحظه هر دو بی‌ناب و هر دو سرشار از نیازی گنگ بهم پیچیدیم . . . کاش در آن لحظه می‌توانستم تصورات مبهم خود را نداشته باشم و دور از واقعیت وجود تولدت آن لحظات پرشکوه را بیشتر در میافتم . . . میدانم که این آرزوی خوسى نیست . لافاقل برای من در آن شرایط خاص و با وجود تو آرزوی خوسى نیست ، ولی بهیر حال آرزوست و می‌تواند درون هر نفسی و در نهاد هر موجودی ریشه داشته باشد .

دقایقی بعد ، خورشید در بستر غروب بخواب رفته بود و آسمان به سایه میزد ، من کنگ ، کبج و مست از عطر بوسه‌های او ، در صندلی خود فرو رفته بودم و او با حسرت با لذت و با شگفتی مرا و آسمان و زمین را که در سایه‌ی گم میزدیم نگاه میکرد .

من مست بودم ، ما هر دو مست بودیم اما مستی ما ، مستی یک هم‌آغوشی تنسد و گناه‌آلود نبود ، ما فقط از نوازش دستهای شب زده و از بوسه‌های پان مست شدیم ساعتی بعد ، خورشید را به غروب و غروب را به شب

سپرده بودیم و به شهر باز - می‌گشتم ، شب بود ، ماه بود ، ستاره‌ها بودند و عجیب بود که در این شب سرد زمستان ، نه ابری بود که ظلمت بیافکند ، نه معای بود که راه را به بندد نه گردباد و توفانی که بر ما بکوبد ، ما با آرامی راه رفته‌را باز می‌گشتم ، او زمزمه می‌کرد "دلم تو را میخواهد ، میخواهم یکشب با تو و برای تو باشم . این خواست من ، خواست مشروعی نیست ، منطقی نیست ، ولی من تو را دوست دارم ، و این می‌تواند منطق من باشد"

من هشیارانه حوابش دادم " تو به شب می‌اندیشی و اینک به ما با شى من به صبح می‌اندیشم که بی تو باشم . هر دو بی هم ، هر دو داغ خورده و شاید شیمان و شرمسار از راهی که رفتیم ، از شى که به لدنى گناه‌آلود گذشته است و از عشق بی‌فرجامی که باین فرجام زشتش کشیده‌ام " ما این کلام ما باز هم از هم جدا شدیم . من براه خود به خانه سرد و خالی خود سه مرداب نمودم زندگیم باز گشتم و او براه خود ، به خانه گروش و به کنار تو و بجهت در خانه من و در خانه تو ، هر چه ، نوده و نیست ، بجهت هستن و نگاه معصوم بقیه از صفحه ۲۱

بود . روبرو لحظه‌ای به فکر فرو رفت و سپس با لحنی ملایم گفت : با اینکه فعلا " دلیلی بر وقوع قتل در دست نیست ، معهدا من یک نفر را می‌فرستم تا برای آزمایش از این لکها برداشت کند . چند لحظه بعد هر سه دلفیز را ترک کردند و وارد سالن کوچک شدند . کلانتر از هیپولی پرسید :
- این در را تا باز کردید ؟
- نه آقای کلانتر ، این در هم باز بود و
- و چه ؟
هیپولی صدلی هائی را که کارا قاقی بهلولی هم فرار داشت نشان داده گفت :
- خوب با دم هست که پانزده روز پیش که به ویلا آمدم صدلی‌ها و وسط اتاق دور میز چیده شده بود .
سپس هر سه به طبقه اول آمدند و وارد یک یک اتاق‌ها شدند . بابا هیپولی جلوی پلکان انبار توقف کرد و بردمائی را که جلوی پلکان آوبران بود به آنها نشان داده با صدائی لوزان گفت :
- اینجا هم چند نفر خون ریخته شده و ریخته‌های برده آنسرا روی زمین پخش کرده است .

آنها می‌تواند دلیلی بر بودن ما و پاحسى بر آن عملات سنگین شتوال باشد . همانطور که برای من هست و من انبرى آمم . من حالا فقط به سپرم می‌اندیشم و به او عشق می‌وزم و با خودم می‌گویم کاش آن زن دیگر هرگز سراغ من نیاید . کاش دیگر هرگز قرار و می‌دادی نباشد . نه خورشید و نه سفری با خورشید . و من بانام این تک ستاره‌م - سپرم .

زن تو ، زن خوبی است . تو را خانعاش را و زندگیش را صمیمانه دوست دارد . من او را گاهی ، نه گاهی ، بیشتر ، حرف تو را داشتم . عشقی هم که بود و یا احيانا گسست نقشی از تصورات می‌اندیشد و عین شمره‌ایش لطیف و حاس است

زنها هم عین گلها و عیسن گلدان بلور ظریف و شکننده‌اند باغبان است که باید بداند این گل در کدامین گلستان و در کدامین سوی خانه برانزده است . باغبان است که گل را عزیز و گرامی میدارد . او پاک تر از گل ، زلالتر از چشمه ، و زیباتر از بهار است ، عاشقانه دوستش داشته باش و گرامش بدار

" پسند "

پایان

داده شده

زورپوش

سخنی با یاران ...

نخستین صفحه هنر و اندیشه را بسوی شما یاران عزیز ناشناخته می‌کشانیم، با این امید که بتوانیم به همت والای شما و خدمت خالصانه خویش، هم از این طریق، هرچه بیشتر بشناسیمتان و با هزاران منت و سپاس، بر دیده‌ودل بنشانیمتان ...

نخستین صفحه هنر و اندیشه را با نام غریب‌تری زینت می‌دهیم که اگرچه آشنا نیستید و از هنر آفرینان دیرین این دیارند، لیکن گفتیم شاید با نگاهی گذرا بر این نام‌ها و دادن شما و شمایی - هرچند کم‌ریک‌ساز تلاشهای سامان این نام آوران مردمی، بتوانیم انگیزه، هدف و خط‌کار خویش را برای شما دوستان ناشناخته روشن کنیم و از این سرمایه‌های سترگ، سکوتی برای پرواز خویش فراهم سازیم. راجیم صادقی

میدانیم و میدانید که

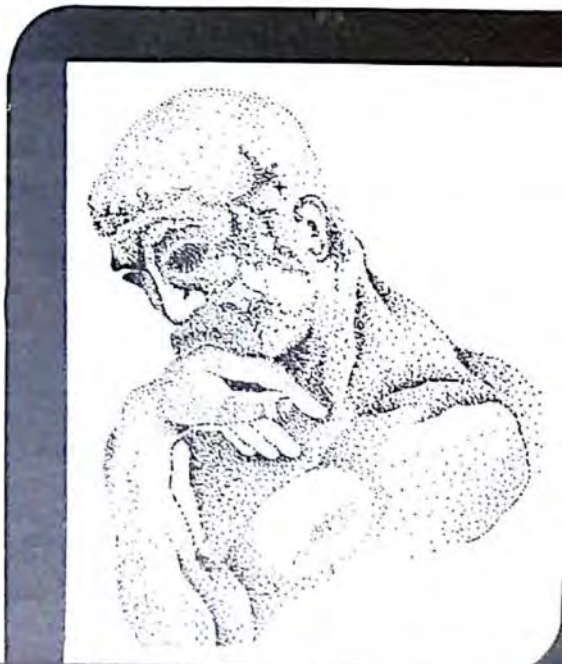
انقلاب مشروطه ایران، با همه‌ناامنی‌اش - چه از جهت معیارهای یک انقلاب تمام عیار قابل تعریف و چه از لحاظ زمان تحویلش - بهر حال یک نقطه عطف عظیم و یک سال جلیل، در تاریخ ایران بحساب می‌آید که باید گفت - دست کم، اسباب‌پیدایی اندیشه‌های نو را از یکسو و تسلیم نظام کهنه پیشین را به نظامی پویا از سوی دیگر فراهم و زمینه کارهای خلاقه و دید و داوریهای نورا البته با عطف اعتنا به هنر و ادبیات مغرب زمین، مهیا می‌سازد پس:

با انقلاب مشروطیت، شعر و ادبیات عفونی و چرکین دیرین، زسنگبر و بادگرگونی بنیادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، تمامی مظاهر هنری و ادبی ایران نیز طبیعتاً دگرگونه می‌شود، لیکن گفتنی است که برغم این تحولات و گستره باز کوششها، علی - الخصوص مشاعران ایران، همچنان به تقلید از متقدمان ادامه می‌دهند و من و منش هنری خویش را - البته اگر منش هنری داشته باشند - با تکرار مضامین مکرر و انتزاعی، بکلی ارباب می‌برند و نابود

می‌سازند، معیندا بعد از این نقطه تحول است که بنابه ضرورت و حواست تاریخ و مطالبات نظام جدید، نیامی بوش یا به عرصه شعر و شهود می‌گذارد و اگر چه نه، تیر خلاص را، لیکن تیر خلاص دهنده‌اش را بر پیکر عفونی و محتضر شعر مقلدانسه دربار پسند، رها می‌سازد و بسا استنشاق هوای تازه عصر خویش و بیرون رهیدن از زیر سیطره ناعران گذشته، خود برج بلند شعر امروز را بر عزم همه تنگ نظرهای حاکم، بر ساط معرفت‌های زیبائشی شناختی جدید بنا می‌گذارد و بحق نقطه عطفی در تاریخ شعر امروز ایران می‌شود ...

پس این برخاسته از ضرورت زمانه، شعر را از حال و هوای چرسی و سگی، ایستائی‌خود مداری‌ت‌نجات‌میدهد و محتوی و محتوا را متناسب با قابلیت‌ها و مقتضیات عصر خویش مایه می‌گسرد و مردمی‌بودنش را علی‌الخصوص بر زیبایی‌های صوری و منضج ترجیح می‌دهد و ...

... و احمد شاملو، طلوع دیگرگاست که با عزم و جذب نوآوری‌های بیما، خود لشنا ورق برنید





دست به نوآوری‌های دیگری
میرند و در راه تکامل و تعالی
شعر امروز با چنان قدرتی عمل
می‌کند که به گمان صاحب این
قلم، زبان نمد و برسی را نیز
دگرگونه می‌سازد - تا معلول شلاق
شعرش را آنچنان برگزیده
گذراندی شاعران و ادیبان
مرتجع فرود می‌آورد که طوفانی
از پوست و استخوان مردگان
برپا میخیزد و حاکمان رسمی و
غیررسمی زمانه را هم با نازیبان
شعرش، عمیقاً متوحش و متوش
می‌سازد و

و فروغ، طلوع نایبک دیگری
که حادثه‌ئی متعاضد در شعر
امروز ایران بنهار می‌آید -
تولد و مرگش - آنچنان زلزله‌ای
می‌آفریند که حتی معز مردگان
را نیز تکان می‌دهد - فروغ با
شعر جسورانه، رها و بدیع و
آگاهانه‌اش، نه تنها شعر امروز
را بیش از پیش تثبیت می‌کند،
بلکه خود طرف توجه عمیق
حتی مخالفینش قرار می‌گیرد و
این عروس شعر ایران آنقدر
نمی‌ماند که - " مرز پر گیر "

دیگری را بسازد؟ و درخ که
چنین باید باشد. باری بنگان
این بنده، فروغ کسی است که
تیر خلاص را به مغز بوک کهنه
اندیشان کهنه گرا رها می‌کند
و خیمه و خرگاه چندین صد
ساله آنان را درهم می‌ریزد . . .

و گلرخی - این هجوم سرح
شهادت دلیرانه‌اش، آنچنان
زنده می‌شود و کل می‌کند که
پادش یا خون سلیمونها طلب
زنده عجبین می‌شود و حماسه
مفاوشن، ایثارش و پاکیزه
بودنش دلیل بزرگی برحانیت
راهش، هدفش به حساب می‌

براهنی به عنوان یکی از
نقادان بزرگ مخصوصاً شعر
امروز یاد کنیم و بگوئیم که هم
اوپا بکارگیری شیوه نقد تحلیلی
ناویلی و با استفاده از نثر
کوبنده و بی‌امان خود، توانست
شعر را از غیر شعر و شاعری از
غیر شاعر بیش از پیش بساز
بشناساند و جهات مردمی آن
را علی‌الخصوص از دیدگاه
فلسفه علمی و ضرورت‌های زمانه
تحلیل و تمییز نماید - با
امید آنکه قلم و قدمش همچنان
پویا و گویا باشد .

سیاوش کسرایی، اخوان ثالث،
نصرت رحمانی، سپهراب -
سپهری، رضا براهنی،
اسماعیل خوبی، محمد زهری
اسماعیل تاهوردی، سعید -
سلطان پور، جعفر کونا آبادی
ظاهر صفار زاده، محمد علی
سپانلو، مقبول امینی، کیسرت
منشی زاده، حمید مصدق، م
آزاد، هوشنگ ابتهاج سیاوش
مطهری، بدالله رویایی،
شبیانی، جواد مجابی، علی
میر فطرس، بهمن صالحی،
سروش شمعقی، محمود کیاوش
منصور اوجی، فریدون مشیری
نادر نادریور، شفیعی کدکنی،
جلال سرفراز، جواد طالمی،
بهرام اردبیلی، اصلانسی،
محمد حقوفی، منوچهر نیسانی
عظیم خللی، بهمنی، م. آرم
عزیز و اسان دوست و
جا دارد که از رضا -

مسایلی قابل لمس و مردمی -
صرف سناز دید تجربیدی و ابراهیمی و با تنگبانی یکسان
فلسفی اش مثلاً در بوف کور - گرفتاریم و به آذین عزیز زادر
توجه نویسدگان بعد از خود را کنار نام جمال زاده عزیز
به واقعیت‌های عینی و ملموس آورده ایم . باری بعد از هدایت
محیطی جلب می‌نماید و بعد از با چنین نویسدگانی روسرو
می‌شویم :

صادق چوبک، بزرگ -
علوی، جمال‌زاده، ابراهیم -
گلستان، اسلام کاظمه، احمد
محمود، محمود دولت آبادی
سباز اسان دوست، شهرنوش
پارسی‌پور، ناصر مؤذن، دانش
آراسته، رضا دانشور، فریدون
تنگبانی، نادر ابراهیمی، صمد

جلال‌الاحمد که وقتی به مرگی
نابینگام قلم را فرو می‌گذارد
دیگنا تصور وقت آنچنان ناد
میشود و نفس براحتی می‌کشد
که گویی بر زمین و آسمان سلط
شده است، باری در این مجال
جای بررسی آثار جلال آل

ستد بنگان نیست و نیز به ناگزیر
بذکر ارامی برخی از نویسدگان
چند دهه اخیر ایران کفایت
می‌کنیم و می‌گوئیم که این
عزیزان را بخاطر هدف‌های
مردستان، نشتر شکت
شاعرانه‌شان، بازبهای متکرانه
و جستجوهای دانشان می -

سائیم و بقیس داریم که
خوانندگان آگاه سرا خرده
نخواهند گرفت که چرا مثلاً
ناترالیسم غلیظ بی‌هدف
صادق چوبک را با زبان نمد و
می‌گیرد بر بیجا خواهد بود -



اندیشه هم در آن فضای تیره
خفانی شان و شادابی خود را
حفظ کردند و زمینه نغسرو
تعالی را رها نساخته ناما امروز
بنوانیم این وصل راهوار را تا
افتقهای بازرههایی و رسانی ادامه
دهیم و سدی شدید در مقابل
نامردسپها و نیرنگها باشیم ؟
باشد که به لطف شما یاران ما -
شناخته این چنین شود .

اگر در این اشارات نام
بسیاری از عزیزان اندیشمند
هنرآفرین از قلم افتاده است
انظار دارد این قصور را به
حساب نداشتن حضور ذهن
صاحب این قلم بگذارند ولا -
عمر .

گفتنی است که در مطلب
بالا درباره شاموی عزیز، تیتیر
زده بودم - شلاق شعر شامو،
برگرده کرگدندی شاعران
مرتجع و در باره فرغ
همیشه تابناک نوشته بودم -
عروس جاودانه شعرایران و

درباره گلسخی از یاد نرفتنی،
نوشته بودم - گلسی به
سرخ آفتشان و ... خلاصه
در باره مخصوصا "تنی چنداز
نویسندگان، شاعران و هنرمندان

متعهد مبارز، نیز عناوینی به
مناسبت در نظر گرفته بودم
که متأسفانه جمله آنان بر صفحه
نیامده بود که با سماجستی

سخت، آنها را در این معترضه
آوردم و ... و نیز اشاره ای
کرده بودم باینکه صفحه هنر
و اندیشه با آنکه ایس
آفریننده های هنری و ادبی را
در مواجهه با مقلدان و کوردلان
و خودفروختگان هنری و ادبی،
نعل بالنعل مورد تأئید قرار
میدهد، لیکن این بدان معنا

نیست که این عزیزان را - هم
در برابر، نهادن خودشان با
خودشان - با نغدی واقع بمانه

مورد بحث و بررسی قرار ندهد
ویکدست و کامل بودنشان را انظار
نداشته باشد و سزیدون قیدبیس
و بیش بودن نامیا به فردون
آدمیت، هما ناطق، گرم
کشاورز، مهربانگیز کار، رضا
داوری - مترجم محقق و تاراج
فلسفه - باقوسی، غریبی، امین
فقیری - نویسنده - و حسن
منزوی، علیرضا نوری زاده، احمد

کیلا - شاعر و روزنامه نگار و
بررسی گرم - و موجهی محسوسی،
هادی خرسندی، جواد محاسی،
نصرت اللهبوح - روزنامه نگار و
طنزپردازان شیرین و مردمی -
و صغریزاده، آیدین آغداشلو،
ایران درودی - نقاش - و

فردون گیلانی - شاعر و منتقد
و روزنامه نگار متعهد و آگاه
اشاره کرده بودم که متأسفانه
نام این عزیزان در متن مطلب
نیامده بود که آنها را نیز در
اینحاطلی کردم تا بعد که

● درخواست از یاران این صفحه
از آنجائیکه امسوار هستیم
دوستان عزیز، مطالبی را برای
درج در این صفحات برایمان
بفرستند، لذا یادآوری می تویم
که:

اولا - آثار خود را حتی المقدور
با موضوعات و خطب مشی
این صفحه تهیه و ارسال
دارند .

ثانیا - آثار خود را بر روی یک
صفحه و خواصا و مشخص
قلمی بفرمایند .

ثالثا - حتی المقدور از ارسال
آثار بلند و تکراری خود -
داری نمایسد چرا که سعی
ما بر ساداعت و ایجاز
خواهد بود و نه تملید و
اطباب .

رابعا - آثار خود را بعنوان محله
"استقلال" - صفحه همسر
و اندیشه ارسال بفرمایند .

به آدین عزیز، مصطفی رحیمی
آرین پور، محمد فاضی، تاهرخ
سکوب، اسلامی ندوشن حیدر
عبایت، نجف دریا بندری،
ماقر پرهام، مهدی پرهام،
اسماعیل بوری علا، و ناصر -
پاکدامن احسان طبری، داریوش
آتوری، استاد فقید محسن
هنسوردی، دکتر هومن
اسماعیل خوشی علی اصغر -
حاجی سید جواد، فام -
صعوی و دستنبد و

سرانجام جادارد از کسانی که
در کار روزنالیسم که کاری
تقریبا من جمیع جهات است
کوششهای انسانی داشته اند یاد
کنم و روشنگریهای دلبرانسه
رضا مرزبان بزرگوار و دریادل،
محمود عبایت، رحمان هانفی
جواد محاسی، عباس پهلوان
و مسعود بهنود را
سپا بپندم باشیم .

بسیاری از چنین سرمایه
گرائی، شما یاران گرانمایه را
دعوت می کنم که در ادامه و
تکامل راه این سازگان برآمده
از سیرگی های نفع و منبخر با
ما همسراه شوید تا بنوانیم
پرجم آزادی را در قالب هنر
و ادبیات بر فسران پاکترین
آسمانها به اهتزاز در آوریم و
همچنان چون راهبان مردمی،
در برابر دیکتاتوری و اختناق

ایسادی نمایم چرا که دیدید
که چگونه این سازگان هنر و
روبرو می تویم که می الواسع
سبمضای سالم را هم ایسان
پایه بربری کرده و این هنر
نوده کمر را از میان ابتدالات
سیمای حاکم نجات دادماند،
باشد که فضای آبی آزادی آن
چنان گسترش یابد که هم ایسان
و هم آیندگان بتوانسد به رشد
هرچه بیشتر این هنر همیمی
کمک نمایند و در سطح جهانی
تیر - سنگی شان را بشاز
پیش - صوت برسانند و ...
و در کار نقاشی و کاریکاتور
دارد به همسردانی چون -
الخاص، سپهراب سپهری
در کار نقاشی روی زمین باشد، قلب
انسانیش همچنان تنیده باد و
درم بخش، مجاسی، شهیدی
و ساجورز صیاد که ایگاش و ساجورز
اشاره نمایم و سر -
انجام در کار ترجمه تحقیقات
هنری و جامعه شناختی به
بزرگانگی چون استاد بزرگوار
امیر حسین آریابنور اشاره
نمایم که پایمردی و اهتنامش
در تنویر افکار و اشاعه فلسفه
علمی و تربیت شاگردان مومن
و شریف آنچنان بوده است که
براستی برازنده عنوان اسادی
است و بقول یکی از صاحب نظران
ایران می باید به او عشوان
شهادت زنده داد، چرا که در
اوج باردیگی خود به حکم
دیکتاتور وقت خانه نشین و
از تدریس و تعلیم با مانسده
بود و روبرو می تویم با
موجهر هزار خانی، باقر مومنی

و قدمش بیویا و گویا باد و
در این عرصه عزیزانی
چون اکبر رادی با طرافت و
شعر و تخیل سرشارش در خلق
پسهای مردمی، یلفانی با
موضع مشخص و انسانی و
ناصر رحمانی بزاد با
کوششهای عاشقانه اش در معرفی
و برگزاری تازی بیویا و خلقی
و سعید سلطان پور این شاعر
جان پرکف مردمی سرا که
نویسنده است شعار را به گمان
صاحب این قلم فراتر از تاب
ترین اشعار جهان بالا ببرد و
در کارهایش یادآور شریف ترین
انسانهای روی زمین باشد، قلب
انسانیش همچنان تنیده باد و
درم بخش، مجاسی، شهیدی
و ساجورز صیاد که ایگاش و ساجورز
اشاره نمایم و سر -
انجام در کار ترجمه تحقیقات
هنری و جامعه شناختی به
بزرگانگی چون استاد بزرگوار
امیر حسین آریابنور اشاره
نمایم که پایمردی و اهتنامش
در تنویر افکار و اشاعه فلسفه
علمی و تربیت شاگردان مومن
و شریف آنچنان بوده است که
براستی برازنده عنوان اسادی
است و بقول یکی از صاحب نظران
ایران می باید به او عشوان
شهادت زنده داد، چرا که در
اوج باردیگی خود به حکم
دیکتاتور وقت خانه نشین و
از تدریس و تعلیم با مانسده
بود و روبرو می تویم با
موجهر هزار خانی، باقر مومنی

فلم و قدمش بیویا و گویا باد و
در این عرصه عزیزانی
چون اکبر رادی با طرافت و
شعر و تخیل سرشارش در خلق
پسهای مردمی، یلفانی با
موضع مشخص و انسانی و
ناصر رحمانی بزاد با
کوششهای عاشقانه اش در معرفی
و برگزاری تازی بیویا و خلقی
و سعید سلطان پور این شاعر
جان پرکف مردمی سرا که
نویسنده است شعار را به گمان
صاحب این قلم فراتر از تاب
ترین اشعار جهان بالا ببرد و
در کارهایش یادآور شریف ترین
انسانهای روی زمین باشد، قلب
انسانیش همچنان تنیده باد و
درم بخش، مجاسی، شهیدی
و ساجورز صیاد که ایگاش و ساجورز
اشاره نمایم و سر -
انجام در کار ترجمه تحقیقات
هنری و جامعه شناختی به
بزرگانگی چون استاد بزرگوار
امیر حسین آریابنور اشاره
نمایم که پایمردی و اهتنامش
در تنویر افکار و اشاعه فلسفه
علمی و تربیت شاگردان مومن
و شریف آنچنان بوده است که
براستی برازنده عنوان اسادی
است و بقول یکی از صاحب نظران
ایران می باید به او عشوان
شهادت زنده داد، چرا که در
اوج باردیگی خود به حکم
دیکتاتور وقت خانه نشین و
از تدریس و تعلیم با مانسده
بود و روبرو می تویم با
موجهر هزار خانی، باقر مومنی

فلم و قدمش بیویا و گویا باد و
در این عرصه عزیزانی
چون اکبر رادی با طرافت و
شعر و تخیل سرشارش در خلق
پسهای مردمی، یلفانی با
موضع مشخص و انسانی و
ناصر رحمانی بزاد با
کوششهای عاشقانه اش در معرفی
و برگزاری تازی بیویا و خلقی
و سعید سلطان پور این شاعر
جان پرکف مردمی سرا که
نویسنده است شعار را به گمان
صاحب این قلم فراتر از تاب
ترین اشعار جهان بالا ببرد و
در کارهایش یادآور شریف ترین
انسانهای روی زمین باشد، قلب
انسانیش همچنان تنیده باد و
درم بخش، مجاسی، شهیدی
و ساجورز صیاد که ایگاش و ساجورز
اشاره نمایم و سر -
انجام در کار ترجمه تحقیقات
هنری و جامعه شناختی به
بزرگانگی چون استاد بزرگوار
امیر حسین آریابنور اشاره
نمایم که پایمردی و اهتنامش
در تنویر افکار و اشاعه فلسفه
علمی و تربیت شاگردان مومن
و شریف آنچنان بوده است که
براستی برازنده عنوان اسادی
است و بقول یکی از صاحب نظران
ایران می باید به او عشوان
شهادت زنده داد، چرا که در
اوج باردیگی خود به حکم
دیکتاتور وقت خانه نشین و
از تدریس و تعلیم با مانسده
بود و روبرو می تویم با
موجهر هزار خانی، باقر مومنی

فلم و قدمش بیویا و گویا باد و
در این عرصه عزیزانی
چون اکبر رادی با طرافت و
شعر و تخیل سرشارش در خلق
پسهای مردمی، یلفانی با
موضع مشخص و انسانی و
ناصر رحمانی بزاد با
کوششهای عاشقانه اش در معرفی
و برگزاری تازی بیویا و خلقی
و سعید سلطان پور این شاعر
جان پرکف مردمی سرا که
نویسنده است شعار را به گمان
صاحب این قلم فراتر از تاب
ترین اشعار جهان بالا ببرد و
در کارهایش یادآور شریف ترین
انسانهای روی زمین باشد، قلب
انسانیش همچنان تنیده باد و
درم بخش، مجاسی، شهیدی
و ساجورز صیاد که ایگاش و ساجورز
اشاره نمایم و سر -
انجام در کار ترجمه تحقیقات
هنری و جامعه شناختی به
بزرگانگی چون استاد بزرگوار
امیر حسین آریابنور اشاره
نمایم که پایمردی و اهتنامش
در تنویر افکار و اشاعه فلسفه
علمی و تربیت شاگردان مومن
و شریف آنچنان بوده است که
براستی برازنده عنوان اسادی
است و بقول یکی از صاحب نظران
ایران می باید به او عشوان
شهادت زنده داد، چرا که در
اوج باردیگی خود به حکم
دیکتاتور وقت خانه نشین و
از تدریس و تعلیم با مانسده
بود و روبرو می تویم با
موجهر هزار خانی، باقر مومنی

لحظه‌ها و همیشه

در سرزمین حسرت معجزه‌نی فرود آمد
(و این خود دیگرگونه معجزی بود) .

فریاد کردم :

" سای مسافر !

با من از آن زنجیربان بخت که چنان سیمانک دوست می‌داشتم

این مایه سیمره چرا رفت ؟

با اینها چه می‌بایدم کرد ؟ "

" - بر اینها مگیر ! "

چنین گفت و چنین کردم .

لایه تیره فرو نشست

آبگیر کدر

صافی شد

و سنگبره‌های زمزمه

در زرفای زلال

درخشید .

دندان‌های خشم

به لبخندی

زیبا شد .

رنج دیرینه

همه کینه‌هایش را

خندید .

پای آفتاب

در چمنزاران آفتاب

فرود آمدم

بی آن که از شب نا آشتی

داغ سباهی بر چکر نهاده باشم .

احمد شاملو



گلگون، فانت زخون سیاوش

در ما طلوع کن

حواس نبرده اگر اسک .

تا هفت وادی این حرف جوی خود را

بر بند سد راه شناسم

و سلاسه بگذرم

ار آتش ساوش این شهر

این باغ سرح را که تو از دیدش هراسی

آیا بو دیده‌ای

که در نگاه منظم بونه می‌تود

وقتی بوم از صلاست " نه " گفتی

در خون و انگ و گلوله .

کدام ببحره آگاهی‌ات نداد ؟

هراسک . سر به گریبان !

کاسکویه بی خیال می‌گذری ساد

گل می‌دهد .

لسنده‌ات زخون محاهد در این زمان ؟

فائل کسی است که خاموش است .

تورگ آفتاب سیدی !

و گره می‌گسی .

سیده در راهت

تورگ آفتاب سیدی !

تا برده‌های مروهنه .

که آفتاب نمی‌باید !

تاریکی از ماهی انگشت‌های تو

در روز آفتابی این شهر می‌رود

تا چشم‌های روشنی ما را

در ماهی شب شناسد

تاریکی از سکوت تو می‌آید

تاریکی از کلیم و دتسی تو

این روشی . حقیقت برداست

در ما طلوع کن !

گلگون . ناست زخون ساوش

کار ببحره مشت !

خرو و گلرخ

رخوت

هر چه بوده‌ست

همچنان است و همان است .

لیک

باز هم زال خرامانی امید

به گمان است :

به گمانی که ورد روزی بادی :

و بخند آبی از آبی .

و نماید احمی بیناسی مرداسی .

و کند نجوا برگی با برگی .

و برآید گردی از خاکی .

و بلغرد به سوی خاری خاکی .

و ...

درینا . درد :

کو . کجا : سینه ناساخته ما دردی ؟

کو . کجا : مردی ؟ ...

اسماعیل خوئی



طرح و طنز

فرزانه باباخانی

مناظره تلویزیونی!

برسد - راستی چه دلیلی دارد که بزرگ نشورسین اقتصادی ایران و حیجان ، حضرت آقای منی صدر جس دانشگاه را برای انجام مناظره های سیاسی برگزینند و بطور ضمنی سرار مدیر آمر رادیو و تلویزیون اسلامی ایجاد نماید! گفت - اولاً "از طریق رادیو و تلویزیون ، مسلمونها بسر مستوانند از حقیقت امر و معجزات اقتصادی ایسان خیر نبود که به لطف جس دانشگاه میشوند! و ثانیاً "در تلویزیون کسی نیست که هم به حرفهای بعضی "گندی ایسان بخندد و هم موحات تضعیف روحیه طرف مناظره کننده را فراهم سازد که اسبچه مطمئناً در جس دانشگاه ، مهیا و مایه فوت قلب حضرتی ایسان خواهد بود و ثالثاً "امکان دارد کسی حاضر نشود ، مالا" و در میان هزاران منت گره کرده حاضرین تن مابین مناظره ها بدهد که اس خود سر برآورد حاصل است و رابعاً "استاد ضمنی مذکور از مدیر آمر رادیو تلویزیون ، صرفاً یک عمل دیپلماتیک و تکسوع جنگ رفتی زرگزینست که مابین ترتیب هم مناظره مصر تلویزیونی ، منقعی نده است و هم شانه هر گونه ترسی از ناحیه این بزرگ نشورسین -

خواص پابرهنگی!

از فرمایشات طومورزده



سایتگاه کفش

از کلبه پابرهنگان علفاسد ، دعوت میشود که از سایتگاه ساز کفشهای طومورزده دوخت فرمایند ، در حوالی خیابان جام جم دیدن نمایند .

کسیکه پابرهنه است ، هیچوقت پاهایش میخچه در نمیآورد!

* * *

کسیکه پابرهنه است ، بخاطر برنامه های شیرین تلویزیونی حرص نمیخورد ، چونکه تلویزیون ندارد!

* * *

کسیکه پابرهنه است ، پاهایش حتی در ناپستانها هم بسو نمیدهد .

* * *

کسیکه پا برهنه است ، آسفالت خیابانها را کمتر خراب میکند!

* * *

کسیکه پابرهنه است ، از هزینه های مربوطه واکس کشش و نعل کشش و تخت کشش ، معاف خواهد بود .

* * *

کسیکه پابرهنه است ، نه رنگی به کفش دارد و نه کسی میتواند پا توی کفشش کند .

* * *

کسیکه پابرهنه است ، نه تنها لنگه کفش کهنه در بیابان برایش نعمت نیست ، بلکه صدها جفت کفش دوخت فرانسه هم نمی تواند نظرش را جلب کند .

* * *

کسیکه پابرهنه است ، آواز دهل از تلویزیون برایش خوشتر است .

* * *

کسیکه پابرهنه است ، آنقدر شریف است که پا توی کفشهای مدیر آمر تلویزیون نمیکند .

* * *

کسیکه پابرهنه است ، محبور نیست ، کرواتهای گرانقیمت کریستین دیور بزند .

* * *

کسیکه پابرهنه است ، محبور نیست هنگام وارد شدن بخانه ز ترس صاحبخانه کفشهایش را درآورد!

* * *

مدیر آمر رادیو تلویزیون ادعا کرد که خودش "شما" حتی هنگام تولد نه تنها کفش بها نداشته ، بلکه کراوات هم نداشته است!

خبرها و... ملاحظات

الخاص و بررسی مشکلات آموزشی

سمنار بررسی مسائل مشکلات آموزشی رشته هنرهای تجسمی در آمفی تاتر دانشکده هنرهای زیبا گناش بافت در این سمنار ابتدا هانمال-الخاص نقاش و اسنادسار دانشکده هنرهای زیبا درباره مشکل آموزشی هنرهای تجسمی، مشکل فضا، و تقسیم اتاقها و کارگاههای هنری صحبت کرد همچنین درباره استخدام کارکنان متخصص برای سراه انداختن امور دانشجویان سخن گفت. الخاص همچنین در این سخنرانی هنر بخاطر هنر و یا فرم بخاطر فرم را رد کرد لیکن نگران بود که مبادا در سالهای آینده بخاطر توجه زیاد و از حد به محتوی فرم قوی و زنده و نو و عناصر دنیای نقطه و خط و سطح و حجم و یا ایسم های قرن بیستم مثل کوبیسم فورتویسم و آبستره که راههای رسیدن به یک بیان امروزی را کونا هنر کرده اند فراموش شود. اخطار مهم دیگری که در آخر حرفهایش داشت حملهای بود که احساس میشود اینروزها متوجه هنر و روشنفکران است. او معتقد است که هیچ طرز تفکر و مکتب و مذهبی که اصول خود را خوب بشناسد نمیتواند بر علیه هنر باشد و اگر باشد خطر آن متوجه خودش خواهد بود.

در این کنفرانس مطالب متنوع و مختلفی مطرح و قرا شد در کنفرانسهای بعدی گفت و شنود بیشتری بین سخنرانان و شنوندگان برقرار شود.

علی مرتضوی مدیر مجله ستاره سینما هم اکنون در آمریکا شعوان آماده نمودن فیلم "ساحت ایران" برای پخش جهانیست. این فیلم با سرمایه مرتضوی و خانه فیلم ایران تهیه میشود که سعید زاده سهرافتی چند از هنرمندان خارجی در آن بازی دارند. این فیلم به رنگرانی امیر نادری ساخته میشود.

پس از مدتی که خبری از خوانندگان کوچک و بزرگ نبود اخیراً چند تن از این گروه در یک نشست جنجالی محسم شده اند که رأیاً دست بگرا شده و در راه تکثیر نوار اقدام نمایند. در این جلسه گفته شد اگر در این راه کارگشایی شود اجارا " برای تأمین هزینه زندگی خود در میان مردم و در اتوبوس و پارکها بر نامه اجرا خواهند کرد.

بطوریکه از سندیگای هنرمندان گسب اطلاع شد اسامی پانصد نفر از دست اندرکاران هنری که گفته میشود بنوعی با ساواک در ارتباط بوده اند به نخست وزیر داده شد در این مورد با رضا علاء زاده تماس گرفتیم توضیح داده شد که در بررسی پرونده های مربوط به خانه هنرمندان، موردی دال به رابطه با ساواک مشاهده نشد ولی اگر از نخست وزیر خبری برسد شما را در جریان خواهیم گذاشت.

پس از مدتی که از رکود سینمای فارسی میگذرد اکنون فیلم انقلابی (گلی برخی خون) بهنگارگردانی خسرو ملکان و با شرکت بهمن مفید در مراحل فیلمبرداری است.

خبرهای

قاسف آور ...

در دو سه هفته گذشته، مسافانه تاهداتفاقات بسیار پشت و موحن بود مام که اگر چه ما توجه به تلاشهای مدبوحانه عوامل ارتجاع و تجاوزهای روزامون ضد انقلابیون، چندان هم غیرمنتظره نیست، لیکن گفتنی است که بش از هر اتفاق دیگری، قلب عاشقان راه آزادی رابه درد آورده و باعث تاسف و تکرر خاطر قاطعه میهن پرستان ما زده شده است ...

عدم انتشار روزنامه وزین آبدگان، ممانعت از کار تمهیدات مستش اراغصای هیئت تحریریه روزنامه کیهان و جلوگیری از احرای نمایش مردمی و بر طرفدار "عماس آقا کارگرو ایران ناسیوال" و ... دهها مورد تهدید و ارتعاب و دستگیری - آنها در سهار آزادی که بایسته است بیکدیگر گلهای سرح رهائی هدیه کنیم - چنان می نماید که دستاوردهای انقلاب ایران، نه پنهانی که آشکارا دارد. مورد هجوم عدای مزدور حرفهای و عوامل منعب ارتجاع، فرار میگردد و اسور فرهنگی، هنری و مخصوصاً سابل نقل و نشر، بنحو دلخراشی بدست چماقداران سانسور سبرده میشود!

ما انتظار داریم و امیدواریم که نه در حرف بلکه در عمل، حرمت آزادی را نگهداریم و به کسانی چون سعید سلطان پورها که موهای سرشان را چه در زندانهای دیکتاتور مطرود وجه در فعالیتهای هنری و مردمی خود سعید کرده اند، نه تنها بی حرمتی نشود بلکه بعنوان مبارزان راستین مردمی و بنحو شایسته ای مورد تقدیر و تقدیر نیز فرار گیرند ... نیز امیدواریم که تاهد انتشار و استمرار فعالیت روزنامه سگین و تحلیلگر آبدگان و ادامه همکاری اعضای هیئت تحریریه روزنامه کیهان و رفع هرگونه فشار و تهدید نسبت به روزنامه بهنام امروز، هفته نامه آشکر و نظیر آنها باشیم.

هسرو اندیشه

سندیگای هنرمندان و کارکنان قاتر

اعضای سندیگای هنرمندان تئاتر فرهنگ و هنر در یک نشست هفت ساعته، اعضای هیات دبیران و بازویان جدید سندیگا را انتخاب کردند.

اعضای ۱۵ نفره هیات دبیران عبارتند از: محمود دولت آبادی، جمشید - متاخی، رکن الدین خسروی، سعید سلطان پور، مهدی فتحی، منوچهر زادیس، اکبر زنجانی، غلامعلی شهریاری، محمد علی جعفری، مصطفی اسکوشی، قاسمی وید، توحیدی، رها خانی، اصغر همت و رها گرم رضائی.

هیات بازرسان را محسن پهلوانی، محمد تقی کهننوی، سوادیه اسکوشی، محمود افشار و مهدی ابمانی، تشکیل میدهند.

مردم ورزش و انقلاب

آمیر، علی میرزائی، کرمانشاهی
 بدون ناپسند ورزشکاران،
 ضمن دادن گزارشی در باره
 ملی سخنانی براهمیت سالم، مسایل و مشکلات ورزش در
 جسم با عقل سالم، تأکید گذشته، خاطر نشان ساخت که
 ورزیدند و گفتند که توانمندیهای با توجه به انقلاب ایران و
 جسمانی ناپسند با توانمندیهای همافس با تحولات همه جانبه
 هفته گذشته تنی چند از اعضای و نصابی همراه شده در پیشبرد ورزش، با جان و
 از ورزشکاران، حضور اسام و مورد توجه قرار گیرد. دل از طرف ورزشکاران، گوشش
 رسیدند، در این دیدار امام شما در این دیدار افتخار بعمل خواهد آمد.



امیدوار هستیم که به یمن انقلاب
 ایران و برقراری جامعه‌ای مرفه و آزاد -
 مفید باشد دگر گونیهای بنیادی و همه
 جانبه در امر مخصوصاً ورزش زنان بوده و
 در عرصه مبداءاتهای ورزشی جهان، به
 رفاه‌بخشی در خور زمان برخیزیم.
 اگر در عصر فصاحت سار گذشته،
 بیشتر جوانان وطن از روی استعمال و صرفاً
 برای نبود وضع مادی خود به ورزش روی
 می‌آورده‌اند و بعد از اولس شکست خود
 نیز، می‌توانند به کسوت نامیون محافظین
 بی‌نامه داران عیاش، گاه‌ها و گاه‌ها هادر
 می‌دهند، انتظار می‌رود و حق سزای
 آنها می‌شکند مسعد با توسعه امکانات و
 احسن و تنیس هدفهای اصل ورزشی،
 جوانان وطن، چنانچه سابه اسعداد خود
 در راه ورزش گام می‌سپند، هدفهای
 اجتماعی را جانش هدفهای شخصی و
 بکار را با مهارت‌های بدنی خود همسراه
 سازند و با بالودن فضای ورزشی از عناصر
 مادی ماسد شعبان بی‌معها، محیطی
 سرشار از باطنی و رفاه و اتحاد بوجود
 می‌آورند.

اما انقلاب ایران، این امید را بدید
 آورده است که مصادیق ضرب العنل معروف
 "عقل سالم در بدن سالم را" بیش از پیش
 لمس نمائیم و بسیم که ورزشکاران یک
 بعدی، سرسپرده و بی‌اعتنا به مسایل
 سیاسی و اجتماعی ملوک، جایشان را به
 ورزشکارانی بدهند که علاوه بر داشتن
 بدنی سالم و زیبا و احیاناً رکوردهای
 متعدد ورزشی - از تفکری سالم و نمهدی
 اجتماعی نیز - همچنان چون تختی‌ها،
 بهره‌مند باشند.
 اگر در عصر منحظر رژیم منحلده،
 ورزش و ورزشکاران را در راه تبلیغات و اثبات
 حقانیت حکومت خود گامد پهنلوی، بکار
 می‌گرفته‌اند و از برگزاری مسابقات جدایی
 نظیر فوتبال برای تحمیل، انحراف‌افشان
 و تخلیه احساسات سرگشته بوده‌ها بهره
 می‌برده‌اند، امروز ناپسند یک جامعه
 انقلابی است که اولاً عقل سالم را بر خلاف
 گذشته‌ها با بدن سالم، حقیقتاً آتشی دهد
 و ثانیاً ورزش را بخاطر کسب امتحان برای
 تمامی مردم و اساعده خصایص جوانمردی و
 خلقیات خلقی بکار گیرد.

شنیده بودیم و باور داشتیم که
 "عقل سالم در بدن سالم است" لکن
 هرگز باور نمی‌کردیم که موجود لنده‌هور
 سرسپرده‌ئی، بتواند حتی بدون داشتن
 ذره‌ئی مغز - چه برسد به عقل، آتیم از
 نوع سالمش - سالهای سال میداندار یکی
 از اصل‌ترین ورزشهای این سرزمین بوده
 و از ورزش - این امر بدندانز اندیشه پرور
 در جهت منافع شخصی و مطامع دیکتاتور
 وقت، سوء استفاده و بهره‌جویی نماید!
 اما دیدیم و شنیدیم که چگونه این میخاخسته
 ناهافسته، راه را بر ظهور و صعود ورزشکاران
 اصیل و شریف ایران، سد کرده بود و
 باروان برگوش خود و بوجه‌هایش را صرفاً
 در راه باحکبری، تهدید و تجاوز و خف
 کردن صدای آزادیخواهان بکار می‌برده
 است! در قلمرو حاکمیت این
 مردوز بی‌مع، کسای می‌توانستند وارد شوند
 و باصطلاح عرض اندام کنند که فقط دارای
 عملاتی گوناگون و گردنی کلفت بوده و
 حتی المقدور از دانش مغز و معرفت و صفات
 جوانمردی، بی‌بهره باشند!

زورخانه دیگر جای قلدرها نیست

علاقمندان به ورزش باستانی به ۲ میلیون نفر می‌رسند

اینروزها همه جا صحبت از ورزش و سازمان ورزشی است جوانان علاقمند به ورزش از مدتها پیش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هرروز پشت درهای فدراسیونهای ورزشی به انتظار شروع برنامههای صبح ورزشی می‌ایستند و صبر می‌کنند تا شاید مسئولین ورزش فکری بحال آنها بکنند و در بین این عده از مشتاقان ورزش به قهرمانان بسیار قدیمی ورزش باستانی برمیخوریم که برای احیای این ورزش که بغول خودشان سرچشمه درستی - انسانیت و، وحدت، توحید و اسلام است کوشش می‌کنند، یکی از این افراد، پهلوان بنام کشتی باستانی حاج مصطفی توسی است که مبارزانش برای حفظ این سنت دیرین در طول سالهای اختناق زبان زد همگان بخصوص آن عده اراشخاص که نسبت به این ورزش عشق می‌ورزند هستند.

"توسی" بعد از پیروزی انقلاب از طرف سازمان ورزش بعنوان مسئول فدراسیون ورزش باستانی تعیین و مشغول بکار شده و در حدود دو ماه است که با تنی چند از افراد مورد اعتماد خودش برای احیای این سنت که یادگاری است از حضرت علی (ع) و پوریای ولی در صدد برنامه‌ریزی صحیح هستند البته این برنامه در ابتدای کار فقط در سطح تبریز اجرا خواهد شد و به مرور زمان با ازدیاد بودجه شهرستانها نیز زیر چتر این فعالیتها در خواهند آمد، به همین مناسبت با مصطفی توسی و کریم اولیائی و سرهنگ ابوالحسن - تقی سه تن از پهلوانان بنام و علاقتمندان ورزش باستانی به گفتگو نشینیم تا از کم و کیف برنامه‌های این فدراسیون باخبر باشیم.

سرهنگ تقی که مسئول تنظیم برنامه‌های آینده فدراسیون ورزش باستانی است به

گذشته این ورزش اشاره می‌کند و می‌گوید، بطور کلی میشود گفت این ورزش همانطوریکه در شاهنامه فردوسی آمده، از آن زمان پایه گذاری شده بود و به همین دلیل از این ورزش بعنوان ورزش سنتی یاد می‌شود. تسا جایی که در زمان پوریای ولی از این ورزش بعنوان ورزش جوانمردان اسم بر سرده میشود و کاملا جنبه اجتماعی را برای خود کسب می‌کند.

این ورزش و آلات و ادواتی که در آن بکار برده میشود هر کدام حکایت از گذشته‌های بسیار دور می‌کنند و در آن زمانها مردان برای اینکه نیروی جسمانی و فکری خودشان را تقویت بکنند دست به تمرینهای جنگی می‌زدند که اینروزها این تمرینها، بصورت ورزش درآمد و بجای گرز، میل درست شد و بجای سپر و سنگ انداز، (سنگ تخت) درست شده بجای تیر و کمان کباده درست شده است که همه این آلات کمک می‌کنند که جسم انسان نیرومند گشته و قوی باشد.

بطور کلی اگر به فلسفه پیدایش این ورزش اشاره کنیم همان فلسفه قوی شدن در برابر ناملایمات زندگی و قدرت دادن به ضعیفها است.

چون این ورزش با خواست تمام ملت هماهنگی داشت بنابراین تا به امروز مانده و بعد از این هم خواهد ماند. این ورزش در زمان ناصرالدین شاه بعزت علاقه شدید وی به ورزش بخصوص کشتی قهرمانی بیشتر مورد توجه قرار گرفت و از زورخانه شروع شد تا به مادین ورزشی برده شد و در صد سال گذشته این ورزش پهلوانان بنامی چون پهلوان بزدی بزرگ و کوچک - پهلوان ابوالقاسم قمی - اکبر خراسانی - اصرر نجار - حاجی محمد

صادق - حاج سید حسن را درخوردیده که هم در قدرت بدن هم در انسان بودن نمونه باوری بودند از این ورزش و در دورانهای اخیر که نه چندان زیاد هم امکان فعالیت به پیشروان و علاقتمندان این ورزش داده نمی‌شد باز - پهلوانانسی چون پهلوان توسی - وفادار - زندی - تختی - مهدی زاده - فیلیانی را به جامعه تحویل داد که هر کدام دارای



کافی را قلدرهای شعبان بی‌مخ کشتند

کشتی پهلوانی احیاء میشود

ورزش باستانی در المپیک مسکو.

شعبان بی‌مخ
با تشکیلات مافیایی
هر چه میخواست میکرد

زورخانه‌ها در اختیار محصلین و دانشجویان قرار خواهد گرفت

بازوبند پهلوانی نیز هستند. از روزی که سرنوشت این ورزش - را افرادی چون (شعبان بی‌مخ) تیسار حجت و سایر روسای ورزش گذشته تعیین کردند، دیگر آن تقدس و سنتی بودن خودش را از دست داد و بدست فراموشی سپرده شد چون روسای ورزش بخصوص تیسار حجت عقیده داشت که ممکن است در ورزش باستانی افراد خوب باشند ولی خود ورزش قابل قبول و موردبند نمی‌باشد تا جایی که سپهبدخسروانی سعی کرد این ورزش را بکلی برجسته تا دیگر اسمی از ورزش باستانی نباشد.

ولی در جامعه ایرانی انقلابی رخ داد که رهبرش مومن به اسلام و قوانین اسلام بود و هست به همین جهت آثار این انقلاب درکلیه شئون این کشور ظاهر شد و به مرحله اجرا و سازندگی رسید.

در رژیم گذشته مسئولین ورزش مهر باطل شد روی این ورزش سنتی و دینی و توحیدی ما زده بودند بنابراین انقلاب این مهر را از پستیانی ورزش باستانی برداشت و مسئولین سازمان ورزش بدنبال افرادی شدند که ملی باشند و ملی فکر کنند، به همین جهت آقای حاج مصطفی توسی که خود قهرمان بنام و دارای بازوبند قهرمانی پایتخت هستند برای احیای این ورزش انتخاب شد، که امید می‌رود به همت ایشان و حمایت مسئولین ورزش ایران بتوانند در آینده هرچه نزدیکتر با اجرای برنامه‌های صحیح علاقمندان به این ورزش را دور هم جمع کرده و زندگی مجددی به این سنت دیرین پهلوانی ها بدهند. بعد از سخنان سرهنگ ثقی از آقای مصطفی توسی درمورد چگونگی ارائه این ورزش سؤال شد و اینکه چه برنامه‌هایی درنظر گرفته شده.

توسی گفت: من بعد از اینکه این پست را قبول کردم تعدادی از افرادی را که در این رشته از ورزش صاحب نظر بودند بعنوان هیئت سرپرستی ورزش باستانی و کشتی باستانی انتخاب کردم و امروز در حدود ۲ ماه و چند روز است که فعالیت می‌کنند و نظر کلی این است که این ورزش از آن حالت استعمار ۳۰ سال گذشته بیرون آمده و مجدداً آن نسبت‌های مقدس و اصل را که در زمانهای پوریای ولی داشته بدست آورد. و درصورت کمک و یاری همه دوستان و مسئولین قصد برای این است که در آینده نزدیک این ورزش را به میان همه اقشار علاقمند از کارگر گرفته تا کشاورز، دانشجو، ارتشی، بازاری، محصل، جوان و پیر ببریم تا شاید بدین طریق کمی کرده باشیم برای ورزش کشتی ایسران و تقویت نیروی جسمی و فکر جوانان.

سؤال شد: شما گفتید در زمان رژیم قلی مهر باطل شد روی ورزش باستانی زده شد اگر شما حقیقتاً علاقمند به زنده نگاه داشتن این ورزش بودید چرا مبارزه نکردید. در صورتیکه در سایر رشته‌های ورزشی همیشه سرو صدا از حق طلبی بود، تا جایی که نتوانند موفق بشوند.

توسی گفت: در جایی که سرنوشت ورزش باستانی یا بطور کلی ورزش کشوری را که جوانان این علاقمند به پذیرفتن و یادگیری هرچه بیشترش هستند بدست افرادی چون شعبان بی‌مخ که خود روزگاری پادوقماربازان چهارراه بودر جمهوری و حسن آباد سی سال پیش بود، می‌افتد دیگر چه انتظاری می‌شود از ما چند نفر داشت، شعبان جعفری با دارو دست‌اش که بنام چاقک‌شها و قلدران دستگاه محمد رضا پهلوی بودند با نفوذ خود به دستگاه ورزش تمام بودجه این ورزش را از آن خود می‌کردند و ما چند نفر علاقمندان ورزش باستانی هم مجبور می‌شدیم به ملت نداشتن بودجه برای اداره زورخانه‌ها سکوت کنیم. در صورتیکه در همان موقع در باشگاه ورزشی شعبان جعفری زنان خارجی بعنوان هنرمندان خارجی مشغول اجرای برنامه برای مسئولین ورزش و دستگاه فاسد پهلوی بودند و آن محل مقدس ورزشی را بدست نام می‌کردند، ما قدرت مخالفت را نداشتیم و اگر هم حرفی می‌زدیم فردای آنسروز به سازمان امنیت احضار می‌شدیم و اذیتمان می‌کردند. بنابراین دیگر راهی برای مبارزه برای حفظ این سنت برای ما نگذاشته بودند.

شعبان بی‌مخ با تشکیلات مافهائی در پشت نقاب ورزش باستانی هر زمانی که رژیم سابق اراده می‌کرد کسی را بکشد سوری دست بگام می‌شد و با ایجاد صحنه‌های تصادف مزاحمین راه سلطنت پهلوی را از میان بر میداشت و از جمله افرادی که اوگشته، دکتر قاضی بود و آقای کافی که در سال گذشته در یک تصادف گشته شد. پس انتظار دارید که در یک چنین شرایطی با همچون افرادی مبارزه می‌کردیم و آنچه را هم داشتیم از دست می‌دادیم.

رژیم گذشته با داشتن اشخاصی

چون شعبان بی‌مخ

در ورزش باستانی مهر باطل بر این

ورزش زده بودند



آقای دیده بان گناه شما کمتر از آفتابای نیست!

چرا معاون کامبیز آتابای در دربار وفدراسیون فوتبال و عضو مرکز ساواک آزادانه میگردد؟ پول ورزش پابرهنگه ها صرف عیاشی آتابای ها شد

و مطرب مهرداد پادگان هست محیط مقدس ورزش که برای ساخت جسم و روح جوانان بود. با آوردن زنهای آنجانی به کما کشیدند؟ پرسه میزدیم. به ورزش عشق داشتیم و دلم برای جوانان ورزشکار و ورزش دوست این مملکت آتش میگرفت بیکار هم که این حرفها را با خود تما در میان گذاشتم به جای بکوش کردن حرفهایم. سعی کردید زهر خودتان را بر من بریزید حرف زیاد است. اما راستش حیف است که بیش از این ستون محله را شما و حرف شما اشغال کند. از این رو مختصر می گویم. دیگر در اسپران جای شما و آتابای ها نیست!

را خواهی دید" با پول یا برهنه چه کردید؟ صرف عیش و عشرت شبانه شما و پارانتان شد. یادشان هست چطور به رستورانها و کابارهها سفارش میز چیدن و ساطعی

هوشنگ دیده بان معاون مدیر کل، دربار شاهنشاهی سابق و دبیر فدراسیون فوتبال سابق و سرپرست کارزارهای دربار سابق و عضو موثر ساواک، معروف به "مارعینکی" مطالب برار دروغ و برار ربا و فربسی را در یکی از شماره های اخیر گرامی نامه کعبان ورزشی عنوان کرده بود. . . . با یادآوری این نکته، که بسیاری از فعالیت های کامبیز آتابای جدر وزارت دربار و چه در فدراسیون فوتبال، حتی بدون اطلاع آتابای با دست و فکر دیده بان انجام گرفته. و اگر جرعی بوده که حتما "بوده. . . . دیده بان نیز بهمان حد فطراست. که آتابای. . . . جای نمجب است که آن یکی فراری است با یک اعلام بستگی ربا کارانه با انقلاب آزاد در شهر میگردد و بر سر خلق خدا می خندد. یکی از دست اندکاران ورزش با برده گیری از اعمال دیده بان خطاب به خود او مطالبی را نوشته که می خوانید:

مری اعظم ولیعهد حشمت مهاجرانی: چه خیانتها که نکرد

در عصر حشمت سلطان سرگون، هرکس واسمه بود- خاست و دزدی و ردال نش سببوسه و سی کفر بود - هرکس سرسپردگی، کار جاق کسی و محبر گوئی اش بر سلطان سلمنهها محرز میشد، ناش بقول معروف دروغش بود و آتش، شوس و زلال و سرنار - هرکس سوکر صفت، فرصت طلب و زبان باز و عشرت ساز بود، منواست - حتی بدون کمترین شعور، لیاقت و تخصص - عالیترین، فنی ترس و حاسن ترین مدارج شغلی را احراز کند و با حبال راحت نه ترکاری و چپاول و تخریب ببردارد.

توجه خوانندگان عزیز و رعای مسوول راجلب می کنیم به حشمت و حلال مری معروف، جناب حشمت مهاجرانی و مدبر باشگاه (ناج شکسته و حجاب پرویز شهبان که با کمال ناسف و تعجب می بسیم که حضرات، غلیبرغم صدها مسورد خیانت و تلبیغات سو! همچنان با خاطری آسوده و بدون کمترین واژهشی از بررسیها، نظارتها و تضامتهای مردم و دادگاههای انقلابی، در میان مردم میگردند و از اینکه توانستند، با وجود تون به تون شدن سلطان کبیر! باصطلاح قصر در بروند، هم بریش ما میخندند و هم احیاناً برای ادامه اعمال شمع خود در جستجوی مفردیگری هستند. آیا فراموش شده است که حشمت مهاجرانی، مری مخصوص ولیعهد بی رقیب! مخصوصا در مسابقات فوتسال آرژانتین چه فضیحتی بار آورد و اساس چه ضایعاتی در ورزش ما شد؟!

آیا فراموش شده است که در زمان پرویز خان شهبان، سعی مذبحانه میشد تا نام راهبها به باشگاه (ناج شکسته) ختم شود و از این رهگذر، نگین دیگری بر تاج سلطان وقت افزوده گردد؟!

اسنادیوم ورزشی را نداشت. و شما بودید که دستور می دادید. کسی وزنه برتاب نکند، کسی نبرد. . . . اصلا "کسی به میدان ورزش نیاید. شما ورزش های دیگر را رو به تعطیل بردید، و همه را فدای خوش خدمتی های خود به ولیعهد سابق کردید.

یادم می آید. آنروزهایی که چند تن از ورزشکاران دو و میدانی، زیر بار تحمل های خود خواهانه شماره به میدان نداشتند، اشک در چشمانشان بود. در حالیکه اینها هم برای پرچم و نام کنسورشان مبارزه کرده بودند. . . . من که ورزشکار نبودم. اما در کنار ورزشکاران و در حال وهوای ورزش که فلان کس را بگیرند تا تکلیفتان را نشا روشن کنید آن زمانی که به امثال عزیزهای را چون در حضور ولیعهد، به داور معترض شده بود بیعام بدھی که "اگر پشت گوشت را دیدی، تیم ملی زوری خوش ما

شوید خود را با آن زیرکی که شهره بود، معرفی و اعلام - همسنگی کردید و حال ادر میان همانهایی که همیشه زور و قدرت شما بر آنها تحمیل می شد. . . . آزاد می گردید! راستش، اگر امثال شما را با چنان شناختی از گذشتهان دارم آزاد بگذارند، من به این انقلاب امید نخواهم داشت چرا که هزاران برادر و خواهر من، که اکنون در گور سرد خفته اند و هزاران مادر و کودک که زیر رگبار شما از خدا بی حیران شهید شده اند، خورشان گریبانگیر شما خواهد شد. . . . بنظر من دیگر باید آن زمانی که شما هرکاری دلنشان میخواست میکردید، گذشته باشد آن زمانی که از تبران به سمریز و رضائیه و . . . تلفن میکردید.

این دوست آزاده ما می نویسد آقای دیده بان، مگر نه اینکه تمام کارهای فدراسیون فوتبال با آن مخارج هنگفت زیر نظر شما انجام میگرفت و کامبیز آتابای فقط لولوی سر خرم بود. مگر نه اینکه کامبیز آتابای در این سفرها پابه پای درباریان بود و مجال رسیدن به کارهای ورزشی، مثلاً "فوتبال" را نداشت و اگر هم گاهی سروکله اش در مسابقات پیدا می شد بدلیل تشریفات و هنجایی با والاحضرت ها بود؟ با حضور وی در مسابقات و کنفرانسها فقط بخاطر این بود که نگویند پس رئیس فدراسیون چکاره است! نا حاشیکه من میدام، تمام امور فدراسیون فوتبال سابق چه از نظر مالی و اداری با تصمیم گیری با خودت بود اما حالا که آتابای با شاه سابق فرار کرده و شما که تا آخرین لحظه در اختیار رژیم بودید، وقتی نتوانستید از ابران خارج

ورزش بانوان آری یا نه؟! مسئله اینست:

یعنی من داشتم پهریزی را که خارجی بود گرمکن گشاد و پوشیده به تن داشت. منتها مرتب دست تمرین میکرد و می توانست خانمهایی را که شورت کوتاه - کفش مخصوص - لباس مخصوص را بپوشانند بگرداند و آنها سبقت جوید مسئله شورت - لباس مخصوص در درجه نهمایی وجهانی قرار دارد. نه درجه ابتدایی و آموزشی ما ورزش نداشته ایم و نداریم پس برای اینکه کار را از ابتدا شروع کنیم - برای آنکه بتوانیم چند سال بعد قهرمانهای نمونه از هر لحاظ داشته باشیم، باید جنبه های حزنی و بهانه جویی را کنار بگذاریم و بگذل و بگذل و بگذل با بدنه ای هدف بگیریم. مسئله پوشیدگی زن همیشه مطرح بوده - چه در مورد ورزش کردن و چه ورزش نکردن.

با مدیر استخر شای ونگ تماس گرفتیم. از ورزش بانوان سؤال کردم. از اینکه در دولت فعلی و با سداهایی که برای ورزش زنان گذاشته اند چگونه برنامه ریزی کرده اند - خانمی جواب میدهد که ورزش برای زنان را حذف نکرده ایم هر ساله در همین مواقع برنامه این استخر شروع میشد و حالا هم طبق همان برنامه کارمان را آغاز کرده ایم و با این تفاوت که اگر قبلا از مربی مرد و نجات غریق مرد استفاده میشد حالا اینکار را زنهای محول کرده ایم و ساعتی برای مخصوص برای خانمها و ساعتی دیگر را برای آقایان در نظر گرفته ایم و این نکته که هر ساله در بعد از ظهرها کلاس مختلط داشته ایم حذف شده - تعیین دیگر کلاسی که مرد و زن با هم باشند نداریم. صبحها روزهای زوج خانمها و بعد از ظهرها روزهای فرد آقایان تمرین می کنند. با مربی مخصوص و در محلی سالم - پس می بینید هم کارمان را انجام داده ایم هم مسلک و روشمان را صحیح انتخاب کرده ایم و محیط سالم ورزش را سالم کرده.

به سالن ورزشی سری می رزم در آنجا هم برنامه بصورت عادی آغاز شده با اینهمه هنوز شکل نگرفته و به آن صورت که دختران و پسران زیادی به تمرین می پردازند. نه برداخته اند، ولی بهرام صفت "مربی والیبال و مسؤل با نگاه میگوید کارها بر طبق اصولی برنامه ریزی شده - یعنی برای والیبال - بسکتبال - ژیمناستیک دختران ساعتی مخصوص با مربیان مخصوص در نظر گرفته شده و در این ساعتها پسران ورزشکار تمرین ندارند - مربی مرد وجود ندارد. و سالن تماما در اختیار دختران است آگهی هم در استادیومها نوشته ایم و مبلغ ۱۰۰ ریال هم حق العضویت می گیریم برای سه روز در هفته از ساعت ۳ تا ۴/۵ بعد از ظهر.

در سالن ژیمناستیک هم اوضاع بهمان ترتیب است - برنامه جدا شده - مربی ها هم جدا شده اند - ساعتی ورزش و تمرین هم همینطور - دیگر آن شلوغی و مخلوطی که در بین بود از بین رفته و هر کاری فایده ای پیدا کرده - به امید اینکه مسؤلین هم برای هر کاری فایده ای پیدا کنند و بدنه ای بهانه نباشند -



باید در امورهای اجرایی حذف شود. میدان فعالیت بیشتر شود. و آدمهایی که در رأس کار قرار می گیرند هیچ اجباری به مذهبی بودن یا نبودن آن نداشته باشند - در مدتی که انقلاب بود اوضاع آشفتگی در همه قسمتها وجود داشت و در ورزش هم طبعاً بوی از بعد از آن من شخصاً تصمیم گرفتم مجدداً به تمرین بپردازم، اما وقتی با سرپرست و بچه های دیگر صحبت میکردیم، این مسئله را عنوان میکردند که اگر ما سرگرم تمرین شویم و با شوهرانمان یا همکارانم بازی کنیم از طرف کمیته اجازه اینکار را بمانندند - چرا که باز هم جنبه منفی آنرا در نظر خواهند گرفت به همین دلیل نامه ای به رئیس فدراسیون نوشتیم و خواستیم که نامه را به کمیته بدهند و بعد با یک اجازه از کمیته به تمرین بپردازیم با توجه به اینکه ما هنوز مربی زن در سطح خوب در بسکتبال و حتی رشته های دیگر نداریم. و وجود مرد و زن با هم در بازی لازم است. حالا آدمها باید درست شوند مقررات. مقررات به ظاهر درست بود در باطن خراب بود، مقررات همان مقررات بود که هر کس باید خودش را حفظ کند - در هر شرایطی.

از دکتر سرخه دون یلدازی رئیس فعلی دانشکده ورزش می پرسم. در برنامه ورزشی دختران دانشجوی تئوری حاصل شده و آیا برنامه شما از دروس آنها حذف کردید.

آمام خمینی میگوید. تغییرات در برنامه بله - ولی حذف برنامه نه - یعنی برنامه پسران و دختران که بصورت مختلط اجرا میشد یعنی یک کلاس ۵۰ نفر پسر و ۳ نفر دختر با هم در یک ساعت و در یک مکان به تمرین مشغول می پردازند - حالا دیگر بآن صورت نیست یعنی هر دو ژیمناستیک می کنند اما پسران در یک زمان معین و دختران هم در یک زمان معین. طریقه لباس پوشیدن هم آزاد است چون هر کس عاقل و بالغ و مسؤل رفتار خودش می باشد - زیرا مربی هم زن می باشد - اما مسئله شما - شما چرا باید حذف شود. شما یک ورزش پایه و یک ورزش سالم برای همه است وقتی شرایط مناسب باشد تعیین مربی زن - محیط دخترانه - پوشیده در ساعتی معین چرا کلاس شما را حذف کنیم پس آنهم بقوت خود باقی است فقط یک مقدار پاکسازی در دانشکده و در بین استادان - دانشجویان - روسا - صورت گرفته که از ورزش بطریق درست استفاده شود.

گلستانی مربی دو و میدانی در مورد ورزش زنان معتقد است که سابقاً ورزش کردن برای خانمها گارد رستی نبود چرا که محیط برای آقایان سالم نبود چه رسد برای خانمها. او میگوید من قبلاً شاگرد دختر نمی گرفتم و آموزش نمیدادم. چون مسئولیت آنموقع خیلی بیشتر بود. اما کار در حال حاضر خیلی راحتتر و بهتر است. حالا میدانم در محیطی مناسب کار می کنم، حالا میدانم همه مومن و معتقد به اصولی هستند. و اینکه باید با شورت دوپد بهانه است. آخر داریم خانمهایی را که اصرار دارند برای ورزش کردن با پستی شورت پوشیدنا توانست امتیاز بیشتر و بهتری بدست آورد. در صورتیکه می توانم به جرئت بگویم اینها همه بهانه است.

سیف پور را دریابید



بدنبال مبارزه بی اسان و پیروزی مطلق مردم در مسابقه مرگ و زندگی و سرانجام ، غلبه ما را با وجود آنکه بهرحال ، قهرمان اول فوننال آسیا بوده ایم و چندین و چند بار نیز به انگیزترین رکوردها و نتایج را در صحنه سیاستهای جهانی در برداشته است ، انتظار میرفت و می رود که رسم منحوس تصمیم گیرهای یکجانبه ، بدون مشاوره و خلاصه سلسله مراتب خشک طاغوتی نیز از میان برود و تجربه ، مقاطعی نظر و اداره جمعی ، در تمامی شئون زندگی ما جایگزین شود .

اما با شکستی تمام می بینیم که انقلاب عظیم ایران ، آنچنانکه بایسته است ، در ارگانهای ورزش ما تا نثر چندانی نگذاشته و رخت و می برنامه می و آشفته حالی ، بر این سازمانی که لزوماً باید - زنده و پر شور و تازنده باشد ، همچنان حاکمیت مطلق دارد ! - ما در باره مسکوت و معلق گذاردن ورزش زنان ! و صدماتی که از این رهگذر بر حیثیت ورزشی ما وارد میشود ،

در جای خودش بیشتر صحت خواهیم کرد و نیز از اینکه چرا ما را با وجود آنکه بهرحال ، قهرمان اول فوننال آسیا بوده ایم و چندین و چند بار نیز به نتایج قابل قبولی در این رشته ، دست یافته ایم

مسابقات فوتبال ژاپن دعوت نکرده اند !؟ در فرصتی دیگر به بحث و بررسی خواهیم - پرداخت ، اما آنچه که در این مختصر به آن اشاره می کنیم اینست که چرا آقای شاه حسینی با وجود آنکه ضرورتاً "از برخی پیش کوششهای ورزش برای همکاری دعوت بعمل آورده - است ، لیکن از کسانیکه روزگاری ستاره درختان ورزش ما بودند و در مسابقات جهانی ، لیاقت قدرت و شجاعت خود را به کمال نشان دادند ، برای دعوت همکاری و تشریک مساعی دعوت نمیکند و زنگهای ورزش انقلابی را بعدد چنین ورزشکارانی مخصوصاً "برای کشتی گیران جوان به صدا در نمی آورد !

بعنوان مثال ، اشاره لیاقت و علاقه کسی مثلاً " به کشتی ، ثابت شود - شرکت در مسابقات معروف جهانی و احراز چندین بار مقام قهرمانی و پیری و پیراستگی اش کافی نیست که از او برای مشاوره در امر کشتی دعوت بعمل آید و رسم قشنگ بهره گیری از صاحبان تجربه که خود در واقع با یک تیر دو نشان است ، دوباره زنده شود ؟ اگر هست و شایسته است که چنین باشد ، پس چرا

از سیف پورها دعوت نمیکنید تا بیایند و دست بر شانه کشتی گیران جوان بگذارند و آنها را با نفس گرم خود به میان تشک کشتی روانه کنند ؟!

ما انتظار داریم که آقای شاه حسینی و سایر همکارانش ، در ادامه معارضه تاریکیها با روشنائیها خود نیز شریک شوند و برای تحولی بنیادی ، حقیقتاً " انقلابی عمل کنند .

پرویز خسروانی خیانتکار بزرگ ورزش و جوانان چه میکند؟

در ورزش گذشتند ایران ، بندرت با مسئولین خادم صالح و آگاه ورزشی برخورد میکنیم - در این مورد میتوان به دود بدنامی مثل سپید پرویز خسروانی اشاره کرد که حیانتش به ورزشکاران مخصوصاً جوان نیازمند ، جای تردید باقی نمیگذارد - در این مورد روزنامه نگاران آزاده ورزشی ، مطالب بسیار نوشته اند که ما نیز اضافه میکنیم و از ادعاگاه انقلاب می پرسیم که آیا تاکنون نسبت به حیانتها ، چالوهای و قلدریهای خسروانی و دارودستاش این هیچ اقامی بعمل آمده است یا خیر ؟

ما از شما آقای شاه حسینی و کسانیکه بهرحال تصدی امور ورزش را بعهده دارند انتظار داریم و میخواهیم که از چنین مهره های مثبتی برای پیشبرد ورزش کشتی مان ، استفاده کنید و نگذارید که چنین سرمایه های گرانی ، در گوشه و کنار این مملکت ، بلا استفاده بمانند و در نهایت یاس و حرمان از میان بروند .

آیا برای آنکه گاردانی ،

اعتراف حسینی شکنجه گر درباره اشرف دهقانی

خونپنهایا، سفاکی ها و جنایت‌های حسینی شکنجه‌گر، بر کسی پوشیده نیست، این جانور خونخوار ساواک، بهترین و شریفترین جوانان این سرزمین را بخاطر حفظ نظام دیکتاتور حاکم و گرفتاری پاداشی بیشتر و پست و مقامی بهتر، برسر وحشانه‌ترین شکنجه‌های قرون وسطایی، فرار می‌داد و آنها را با تاجورهای شیعی و اعمال حیوانی خود، تا آستانه مرگ و شهادت می‌برد... کاش این نجاست مجسم ساواک، زنده میماند و با اعترافات نگاندهنده خود حماسه مقاومت مبارزین راه آزادی را بیش از پیش، روشن و ما را با عملیات رذیلتانه کمیته‌های امنیتی آشنا میساخت.

بهرحال یکی از همکاران ما بعد از تلاشهای فراوان، توانسته بود هنگامیکه آن شکنجه‌گر معروف روزهای آخر عمر خود را می‌گذراند با او تماس گرفته و سئوالاتی از او

اعتراف حسینی شکنجه گر درباره اشرف دهقانی

مخصوصا درباره اشرف دهقان بکند که ما این سؤال و جواب را که گوشای از اعمال سیاهانه این دژخیم آریامهری را بیان می‌کند، برای شما در زیر می‌آوریم:

خبرنگار - آقای حسینی، آیا حاضر هستید به چند سؤال من جواب بدهید... مثلا درباره اشرف دهقانی و اینکه چگونه او را شکنجه میکردید... آیا شما او را شکنجه میکردید؟

- حسینی کمی تغلل میکند! شاید می‌اندیشد که اعترافش تا حدودی از بار گناهش خواهد کاست! بهر حال میگوید - بله من اشرف دهقان را شکنجه میکردم. خبرنگار - آیا صحت دارد که شما در حین شکنجه، او را برهنه میکردید و به ارضای امیال جنسی خود می‌پرداختید؟ حسینی - او را برهنه میکردم اما مسئله تجاوز به آن صورتی که می‌گویند، صحت ندارد. خبرنگار - آیا درست است

اعتراف حسینی شکنجه گر درباره اشرف دهقانی

خواهد طفره برود، اما سرانجام میگوید - درست است، درست است من اشرف دهقان و دهها جوان دیگر را شکنجه دادم و برای گرفتن اعتراف از این چربکهای سم، از زهر و سیلهای استفاده کرده‌ام، اما باید بگویم که این من نبودم که اشرف دهقان را شکنجه میکردم بلکه این او بود که با سماجت و مقاومتش، همه ما را آزار میداد و به حیثیت شلی ما لطمه وارد کرده بود - راحت بگویم که اشرف دهقان در واقع ما را به مسخره گرفته بود و با دفاع از خلق نمیدانم چی چی، همه ما را بدست عصبانی میکرد!

خبرنگار - حالا از اینکه دست به چنین اعمالی زده‌ای، احساس پشیمانی نمیکنی؟ حسینی - پشیمانی؟ مگر فرقی هم میکند، بهر حال نقلابیون حرفشان را به کرسی نشاندند و ما را به این روز انداختند، و...

که شما با یک انبرک مخصوص گوشتهای تن او را می‌کندید و نقاط حساس بدنش را با آن، بطرز زننده و کشنده‌ای، لمس میکردید؟ - حسینی، با اشاره سر تا باید میکند و سپس با دست چپکی می - میگوید نه، نه من اینکار را نمی - کردم!

خبرنگار - آیا صحت دارد که شما یک ما را در حالیکه دستها و پاهای اشرف دهقان بسته بوده است، بجانش انداخته‌اید و برسر و رویش مدفوع ریخته‌اید؟ حسینی - بله، گمان میکنم، گمان میکنم همینطور باشد و خیلی هم منافم، شرمندهام، شرمندهام شرمندهام.

خبرنگار - آیا درست است که شما برای گرفتن اعتراف از اشرف دهقان علاوه بر شلاق از بطری آب داغ و وسایلی نظیر آن استفاده می‌کردید؟ - حسینی که گویا از دادن جوابها پشیمان شده است، می -

شعبان بی‌مخ کجا است؟

شیخ کافی را قلدرهای شعبان بی‌مخ کشتند

مادامی که شاه مثلا کمر بسته فراریش، فلنگریست و ناجبخش این آهن فروش حامی شعبان بی‌مخ در پناه توب و نانک و تفک، بر بودنش را نیز زیاد برد! که بشخصات کاملش را در آورنده سریر قدرت نشسته بود و پیوسته، بازی این آلوده کننده کود فرمانهای فرعونیی صادر میکرد، زورخانهها و این پوفکلبید دربار شعبان بی‌مخ مزدور نیز با انکا بر پهلوی، هنگامی که برای برگزاری این قدرت ضد مردمی وبا استفاده یکسری نمایشات ورزش باستانی به خاور دور رفته بود، توانست با دست، دایما علیه آزادیخواهان و ورزشکاران مومن و وطنپرست، نعره میکشید و مثل سگی کددرخانه صاحبش شترنده باشد، با نهایت وقاحت، توطئه میکرد و هل من مبارز می طلبید! اما بحض آنکه تاج و تخت این کمر بسته وابسته، ویران شد، باد این پهلوان پنبه رجزخوان نیز خوابید و مثل صدها خیانتکار ریسر و درشت و ارباب

مادامی که شاه مثلا کمر بسته فراریش، فلنگریست و ناجبخش این آهن فروش حامی شعبان بی‌مخ در پناه توب و نانک و تفک، بر بودنش را نیز زیاد برد! که بشخصات کاملش را در آورنده سریر قدرت نشسته بود و پیوسته، بازی این آلوده کننده کود فرمانهای فرعونیی صادر میکرد، زورخانهها و این پوفکلبید دربار شعبان بی‌مخ مزدور نیز با انکا بر پهلوی، هنگامی که برای برگزاری این قدرت ضد مردمی وبا استفاده یکسری نمایشات ورزش باستانی به خاور دور رفته بود، توانست با دست، دایما علیه آزادیخواهان و ورزشکاران مومن و وطنپرست، نعره میکشید و مثل سگی کددرخانه صاحبش شترنده باشد، با نهایت وقاحت، توطئه میکرد و هل من مبارز می طلبید! اما بحض آنکه تاج و تخت این کمر بسته وابسته، ویران شد، باد این پهلوان پنبه رجزخوان نیز خوابید و مثل صدها خیانتکار ریسر و درشت و ارباب

حیبی ببر مازندران بازداشت شد

حیبی، این رابق نیه راه و این شاهرست برده ما، بسابه گننه بسیاری از مردم و مخصوصا دوسان نزدیک دلاور شهید، یکی از گناهی است که در شهادت خشتی گنبر، نقش عمدتی اگر نه بطور مستقیم، بعهده داشته و با شهادتی که می‌چیده است، همواره موجبات دلسردی و عدم شرکت خشتی را در مسابقات، فراهم میکرده است!

حیبی، قبل از مسابقات المپیک، با نهایت بهشرمی و ناسپاسی، ادعا میکرد که خشتی به روغن سوی استفاده و دیگر هم خصوصی بین مردم ندارد! این همه غسوسوت برای چه بود؟! چرا این است که خشتی، بندگی شاه خاااا را نیز برتر بود و بخاطر توجه و مالا تصامواش به آزاد بخوابی وقتش دکتر محمد صدق، مورد غضب دیکتاتور وقت و نوزکشان فرار گرفته بود!

چیزی که مسلم است اینست که خشتی بخاطر غسوسوتش در جنبه ملی، نقضوب دستگاه طاکرم بود و ملیا با سپردگان شاه و طرفداران انقلاب سلید نه نسبتا میانه‌تی نداشت بلکه از همه آنها منتظر و مزجر بود،... تصبی ندارد گسه وقتش خشتی با حیلانی با چوایمردانه به شهادت میرسد، یکی از افرادی که در سلطان اتهام شاهی قسار میگرد حیبی است!

بهرحال دادگاه انقلاب، برای کسی که به شاهرست بودن خود افتخار میکرده و بهمین خاطر نیز نوشته است به سرپایه هفتتنی دست باید، سلسله بطورماندالا نه رسدگی خواهد کرد.



یکی از پریشانی‌های دانشی و بحق مردم اینست که پرویز تابینی این شاه مبره کثیف شاه فراری، این عزیز دردانه ساواک‌بیلوی، این شومن برپایه‌های حقیقت آور عصر دیکتاتوری، این تاژک‌دول کلاسیک صدمردمی، این دست پرورده سیا و موباد و سرمایه‌داری و خلاصه این مقام باصلاح ایمیٹی . . . هم اکنون در کجا و چگونه به زندگی ننگین خود ادامه میدهد و دادگاه انقلاب ایران، برای دستگیری این جانی خطرناک، چه اقداماتی کرده است.

مردم میخواهند بدانند که این جنایتکار ددمش و این همه کاره بدکاره و خلاصه این فراموش‌گوش فرمان سیا و انجمنحتت- سرویس و باند مافیا - هم اکنون با چه شکل و شایلی و در کجای کره زمین، سگر گرفته و احیا برای انقلاب ایران، چه نقشه‌های شومی را در سر خود می‌پروراند.

مجلسه استقلال برای کشف محل اختفای تابینی و پیدا کردن باسخی برای پریشانی‌های فوق، نتیجه‌گوشنمایش را در اخبار خوانندگان عزیز و کنجگاو سگدار و حتم دارد که سرانجام، این جوب نعلیمی آریابگری و این منجبه ارتشند نصیری، به کفر اعمال و حشناسه خود خواهد رسید و تاوان خون هزاران جوان ایرانی را پس خواهد داد. آخرین خبری که از موقع و مکان پرویز تابینی بدست آورده‌ام اینست که بنا به اظهارات آقای حنی یکی از کشتی‌گیران اسرآن - از آمریکا، دوستانش پرویز تابینی را در لنگاهو - اابلت نوآد - در حالیکه بوسیله چند نفر محافظ سباهیوت و ننی چند از بازماندگان سازمان منحلہ است، گارد مینده است، دیده و او را علیرغم تغییراتی که بوسیله اعمال جراحی در صورتش ایجاد شده است، بحوبی شناخته‌اند

خیلی مهم، گزارش از: آمریکا -

پرویز تابینی خونخوارترین و قویترین مرد ساواک پیدا شد

یادآور می‌شویم که لکناهو بنسوان شیر قمار و زن و مشروب، مشهور بوده و توسط باسد مافیا و سرمایه‌داران بزرگ آمریکا اداره میشود و حتی پلیس نیز حق ورود باین محل را نداشته و رفت و آمد مردم، کاملاً و بوسیله ابادی مافیا کنترل میشود - همچنین یادآور می‌شویم که پرویز تابینی بقرار معلوم با پرداخت مبالغ هنگفتی به جراحان معروف جهانی، بیکار در پاریس و بیکار نیز در لندن، صورت وقیح و پوست کثیفش را بدست اعمال جراحی، بپرده و کوشیده که باین طریق از چشم جریکهای فلسطینی، پلنگان سیاه و نمایندگان انقلاب اسرآن، پنهان ماند و با استفاده از قدرت سرمایه داران صهیونیستی و مافیا و کارگسترهای آمریکائی به توظف جینی، علیه انقلاب ایران ادامه دهد!

این خود فروخته جنایت پیشه که گفتیم - هم اکنون با تغییر قیافه و در عرشنگده لکناهو بسر می‌برد، به لطف یکی از کارمندان قدیم خود یعنی کشمیری، قهرمان برناب دیسک ایران و کارچاق کی و میز گردان فعلی قمارهای کلان و نیز با استفاده از میلیونها تومان پولی که از ایران ربوده است، به سق و مجور مشغول بوده و با زنان مزبور و شامباین و ویسکی، در سواحل اختصاصی دریا و با در مقابل استخرهای شیشه‌ئی به عیش و عشرت و ضمن آنها به طرح نقشه‌های شوم خود ادامه میدهد.

پرویز تابینی، تا کی میتواند با چهره‌ئی عوضی و یاریهای دولت اسرائیل و بیت المال مردم رنج‌دیده ایران، به زندگی بیشترانه خود ادامه دهد و قصاص مرگ‌صدها جوان فدائی ومجاهد را نبردازد! آیا پرویز تابینی‌ها میتوانند برای همیشه از دست جریکهای بین المللی و دانشجویان هوشیار ایرانی مقیم خارج در امان باشند و چهره وقیح خود را در زیر لایه‌هایی از پلاستیک و پستی پنهان کنند؟! اینرا آینده‌ئی نه چندان دور ثابت خواهد کرد - ما ریدبای این جانور جلاد را به کمک دوستانمان تا نیویورک دنبال کردیم و ایمان داریم که ملت ایران سرانجام، پرده از چهره کریمه این نام مبره آریابگری برخواهد کند و او را بزودی زود به درک واصل خواهد نمود.

تاپ تووز
بترین راه مهاجرتی

توره‌های تابستانی

داخلی - خارجی

نام تور	مسیر	روزهای حرکت
لندن ۱۲ روزه	لندن	جمعه‌ها
ارکیده ۵ روزه	بانکوک، هانایا، توکسو، هنگ کنگ	شنبه‌ها
پارا دیاز ۱۱ روزه	بانکوک - هانایا - هنگ کنگ	چهارشنبه‌ها
ارویا ۱۵ روزه	رم، پاریس، لندن	پنجشنبه‌ها
۳ شهر ۲۱ روزه	لندن، پاریس، رم	جمعه‌ها
تاموس ۲۲ روزه	رم، هامبورگ، لندن، پاریس	دوشنبه‌ها
فلورانس ۲۴ روزه	پارسلون، لندن، پاریس، ونیز، فلورانس، رم	شنبه‌ها
آمریکا ۲۸ روزه	نیویورک، لوس آنجلس، لندن	دوشنبه‌ها
۴ شهر ۲۸ روزه	رم، پاریس، لندن، هامبورگ	یکشنبه‌ها
مشهد	مشهد	هر روز

برای رزرو بلیت توره‌ها و ویزا و ویزا چک

آرکسپرس

عباسیان ویلا شماره ۲۷ - ۵۵ تلفن ۸۳۱۳۵۵۰۵۶۰۵۷

ایرانین اسپرس

عباسیان ویلا شماره ۱۴ - ۱۴ تلفن ۸۲۲۰۴۶۰۶۹

مهاجری و شرکاء

عباسیان ویلا شماره ۵ - ۵ تلفن ۸۲۲۰۷۲۰۸۱

ویا آژانس سافرتی خودتان را جدی فرمائید